

شیعه (امامیه)

معرفی اجمالی شیعه

کتاب: فرهنگ فرق اسلامی ص ۲۷۰

نویسنده: دکتر محمدجواد مشکور

شیعه در لغت به معنی پیروان و یاران و تابعان شخص معینی است و چون شیعیان به لایت حضرت علی بن ابی طالب (ع) و به پیروی از مکتب روحانی آن حضرت اعتقاد داشتند از این جهت ایشان را شیعه علی (ع) یعنی پیروان علی (ع) گفته اند، که بعدها در اثر کثرت استعمال مضاف الیه علی (ع) را از آخر آن حذف کردند و معروف به شیعه شدند.

پیش از این که از اختلاف شیعه و مخالفان اموی ایشان بعد از قتل عثمان سخن گوئیم، بهتر است به عقب برویم و اختلاف بین بنی هاشم و بنی عبد شمس را در روزگار جاهلیت جستجو نمائیم.

چنان که می دانیم نفوذ و سلطه قریش بر مکه و خانه کعبه از زمان قصی بن کلاب نیای بزرگ رسول خدا آغاز می شود. قصی قبیله قریش را در مکه و پیرامون کعبه جای داد و برای آنان انجمنی به نام دار الندوه ساخت و منصب کلیدداری و سقایت و رفادت (آب دادن و پذیرایی از زائران) را به عهده گرفت، تا این که نوبت به هاشم بن عبد مناف نواده او رسید. هاشم با وجود آن که از برادرش عبد شمس خردسال تر بود ولی چون توانگر و بخشنده بود و برادرش عبد شمس غالباً به سفر می رفت فرصت آن را یافت که مناصب سقایت و رفادت و کلیدداری کعبه و ولایت بر قریش را بخود اختصاص دهد.

برادرش عبد شمس به گمنامی درگذشت، اما پسر او امیه بن عبد شمس از عموی خود هاشم اطاعت ننمود و دعوی ریاست بر قریش کرد. اختلاف در میان آن دو بالا گرفت و کار به داوری کاهنی خزاعی انجامید. وی امیه را محکوم ساخت و حق را به جانب هاشم داد، در نتیجه این داوری امیه ناگزیر شد که مدت ده سال از مکه تبعید شود و به شام رود. این نخستین دشمنی بین خاندان عبد مناف بود که حاصل آن منتهی به کینه دیرینه و اختلاف بین بنی هاشم و بنی عبد مناف گردید. این دشمنی تا زمان بعثت رسول خدا ادامه داشت.

به قول مقریزی: هاشم و عبد شمس دو پسر توامان (دوقلو) بودند و عبد شمس پیش از هاشم سر از زهدان مادر درآورد در حالی که انگشت یکی از آن دو به پیشانی دیگری چسبیده بود. برای آن که آن دو بچه توامان را از یکدیگر جدا کنند شمشیر کشیده و انگشت یکی را از پیشانی دیگری جدا کردند. از آن روز عرب درباره آنان تطییر زده و گفتند: جنگ و ستیز در بین فرزندان آن دو تا ابد ادامه دارد.

چون رسول خدا به پیغمبری مبعوث شد، ابو سفیان بن حرب بن امیه بن عبد شمس که در آن هنگام از بزرگان قریش به شمار می‌رفت و پس از درگذشت جناب ابوطالب ریاست آن طایفه را بر عهده داشت تا آن جا که توانست با رسول خدا دشمنی ورزید و چون طالع حضرت محمد(ص) را بلند یافت و آینده سیاسی او را درخشان دید، عباس بن عبد المطلب عموی آن حضرت را وسیله قرار داد و به خاطر دنیا و نه دین، قبول اسلام کرد تا بتواند برای خود و فرزندان در دستگاه محمدی مقام و منصب جدیدی پیدا کند.

گویند: در زمان خلافت عثمان، روزی وی از مسجد به سرای خود می‌شد و بنی امیه در گرد او بودند. ابو سفیان در آمد و گفت: «یا بنی امیه تلقفوها تلقف الکرة فوالذی یحلف به ابوسفیان ما من عذاب و لا حساب و لا جنه و لا نار و لا بعث و لا قیامه.» یعنی: ای بنی امیه (منظور عثمان و خویشاوندان اوست) این پادشاهی را چون گوی در دست گیرید و به یکدیگر دهید، سوگند به کسی که ابوسفیان به او قسم می‌خورد عذاب و حساب و بهشت و دوزخ و آتش و رستاخیز و قیامتی نیست.

چنان که می‌دانیم با حیل‌هایی که بنی‌امیه بکار بردند پس از حضرت علی(ع) خلافت به معاویه بن ابوسفیان رسید و امویان بنی عبد شمس انتقام خود را از بنی‌هاشم گرفتند.

هنگامی که معاویه در می‌گذشت به پسرش یزید وصیت کرد که بکوشد بنی امیه و آل بنی عبد شمس را بر آل ابوتراب یعنی علی بن ابی‌طالب(ع) مقدم دارد.

زمانی که سر مبارک حضرت حسین بن علی(ع) را به مجلس یزید در دمشق بردند او به سر بی‌تن آن حضرت نگریسته و این ابیات را بخواند:

لیت اشیاخی بیدر شهدوا
وقعه الخزرج من وقع الاسل
لست من عتبه ان لم انتقم
من بنی احمد ما کان فعل
لعبت هاشم بالملک
فلاخبر جاء و لا وحی نزل

کاش بزرگان قریش که در بدر (واقعه خزرج) به شمشیر محمدی شهید شدند در اینجا حاضر بودند (و این سر بی‌تن حسین بن علی هاشمی را می‌دیدند)، من از خاندان عتبه بن ربیع بن عبد شمس نباشم اگر انتقام آنان را از فرزندان احمد نگیرم. (باید دانست که عتبه بن ربیع بن عبد شمس از بنی امیه و کفار قریش بود که در سال دوم هجری در جنگ بدر کشته شد.)

هاشم با پادشاهی و ملک بازی کرد حال آن که نه خبری رسیده است و نه وحی نازل شده است.

مقریزی گوید: چون خلافت به عثمان بن عفان بن ابوالعاص بن امیه رسید ابو سفیان سخت شادمان شد و بر سر قبر حمزه بن عبدالمطلب عموی رسول خدا و نخستین شهید اسلام رفت و پای بر آن کوفت و گفت: «بیپوده با ما جنگیدی و خود را به کشتن دادی، دیدی سرانجام فرمانروایی به بنی امیه رسید!»

همین اختلاف دیرین بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه بود که پس از قتل عثمان موجب تجاوز معاویه به ابوسفیان به حق مسلم علی(ع) در خلافت گردید که به عکس العمل منطقی و حقانی به نام مذهب شیعه انجامید.

حدیث غدیر: بنا بر سیره ابن هشام و تاریخ طبری، در اواخر ذیقعدة سال دهم هجری رسول خدا(ص) با زنان و یاران و کسان خود به زیارت کعبه رفت و چون این سفر در آخرین سال زندگی پیامبر(ص) روی داد، آن را «حجة الوداع» خوانده‌اند. حضرت علی(ع) در این هنگام از یک مأموریت جنگی فرا رسیده بود. کسی را به جای خود بر لشکریان گمارد و به رسول خدا(ص) پیوست. لشکریان که با وی از یمن آمده بودند، غیبت آن حضرت را مغتنم داشته و از غنائم جنگی چند دستی جامعه برداشته و بی‌اجازت آن حضرت بر تن کردند.

پس از ادای مراسم حج حضرت علی(ع) بازگشت، چون لشکریان را در آن حال دید برآشفته و به گمارده خود گفت: چرا این جامه‌ها را پوشیده‌اند؟

وی گفت: برای آن جامه‌ها را به او پوشانیدم تا آراسته باشند.
حضرت علی(ع) گفت: جامه‌ها را برکنند تا آنها را بین مستحقان واقعی قسمت کنند.
لشکریان او سخت برنجیدند و شکایت پیش رسول خدا بردند. پیغمبر برای فرونشاندن این فتنه برخاست و فرمود:
«ایها الناس لا تشکوا علیا فوالله انه لا خشن فی ذات الله او فی سبیل الله من یشکی.»

یعنی ای مردم از علی(ع) شکوه نکنید، به خدا سوگند وی در امری که مربوط به خدا باشد سخت‌گیرتر از آنست که از او گله توان کرد.

پس از مراسم حج رسول خدا با لشکریان خود به مدینه بازگشت و در هجدهم ذیحجه همان سال در راه آگیری به نام غدیرخم که نزدیک محلی به نام جحفه بود رسید. مسلمانان با رسول خدا(ص) از ستوران خود فرود آمدند تا چندی بیاسایند.

در اخبار شیعه آمده که آیه
«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس...» مائده/۶۷.
یعنی ای پیغمبر برسان آنچه را بر تو از رسول پروردگار نازل شده و اگر چنین نکنی پیغام خدایت نرسانیده باشی، خداوند ترا از مردم نگاه می‌دارد، نازل شد.

سپس پیغمبر بر منبری از جهاز شتر بالا رفت و علی را با خود بالا برد و پس از خواندن خطبه‌ای که محدثان عامه و خاصه آن را خطبه «حجة الوداع» گویند، دست حضرت علی(ع) گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.» یعنی هر که من سرور اویم علی(ع) سرور اوست، خدایا دوست‌بدار دوستش را و دشمن‌بدار دشمن او را...

همه مورخان عامه و خاصه این حدیث را نقل کرده‌اند، منتهی مورخان عامه آن را مربوط به نارضایی لشکریان حضرت علی(ع) از او می‌دانند ولی محدثان خاصه بنابه آیه
«... الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا...» مائده/۳.
یعنی امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را بر شما پسندیدم، حدیث غدیر را دلیل جانشینی علی(ع) می‌دانند. (۱)

مقارن رحلت رسول خدا(ص) هنگامی که علی(ع) و ابن عباس مشغول غسل دادن جسد و کفن و دفن آن حضرت بودند. انصار یا مسلمانان مدینه در زیر سقفی که آن را «سقیفه بنی ساعده» می‌گفتند گردآمدند و خواستار امارت سعد بن عبادہ خزرجی شدند، سپس ابوبکر و عمر با ابوعبیده جراح و گروهی از مهاجران به «سقیفه» رفتند.

ابوبکر برخاست و گفت: ای انصار همین مهاجران بودند که پیش از شما به دین اسلام درآمدند و برای فرونشاندن اختلاف این حدیث را از پیغمبر(ص) روایت کرد که فرمود: «الائمه من قریش» یا «الخلیفه من قریش» یعنی امامان و جانشین رسول خدا(ص) باید از قریش باشند.

بر اثر حسن عقیدتی که مهاجر و انصار به رسول خدا(ص) داشتند بدون آن که در صحت و سقم این سخن تحقیقی کرده باشند آن را پذیرفتند و ابوبکر را که پدر زن رسول خدا(ص) بود به خلافت برداشتند.

در این هنگام مسلمانان به چهار دسته شده بودند، گروهی کثیر طرفدار بیعت با ابوبکر بودند، دسته‌ای از انصار از امارت سعد بن عبادہ حمایت می‌کردند و عده‌ای قلیل از بنی هاشم و انصار طرفدار خلافت علی(ع) بودند و گروه چهارم عثمان و بنی امیه بودند که هنوز در امر خلافت تردید داشتند و نمی‌دانستند که به کدام دسته روی آورند.

بنی هاشم و چند تن از انصار در خانه علی(ع) و فاطمه(س) جمع شدند و از بیعت با ابوبکر خودداری کردند و می‌خواستند علی(ع) را به امامت برگزینند.

به قول ابن قتیبہ: حضرت علی(ع) به نزد ابوبکر آمد و گفت که: من به این امر از شما سزاوارترم و بر شماست که با من بیعت کنید و در این مورد به من ستم روا داشته‌اید.

ابوبکر گفت: ای علی(ع) تو هیچگاه از خلافت دور نیستی و نوبت تو فرا خواهد رسید.

حضرت علی(ع) از بیم شکاف در بین مسلمانان قصد بیعت داشت ولی حضرت فاطمه(س) او را از این کار مانع می‌شد و تا آن حضرت در حیات بود با ابوبکر بیعت نکرد و پس از رحلت حضرت فاطمه(س) برای این که اختلافی در میان مسلمانان روی ندهد با ابوبکر بیعت کرد. (۲)

دلایل امامت علی(ع): شیعه امامیه به روایات متواتر به حدیث غدیر و نص جلی پیغمبر(ص) درباره جانشینی علی(ع) استناد کنند و این آیات را دلیل ولایت آن حضرت دانند:

«أَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.» مائده / ۵۵.

«... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.» مائده / ۳.

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.» مائده / ۶۷.

«وَأَنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ.» تحریم / ۴.

دیگر آیه مباهله است:

«... تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنَسَائِنَا وَنِسَائِكُمْ وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.» آل عمران /

۶۱

گویند مقصود همه این آیات ولایت حضرت علی بن ابیطالب (ع) است.

همچنین به احادیثی از این قبیل استناد جویند: انت الخلیفه من بعدی و انت وصیی و قاضی دینی.

انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.

انا مدینه العلم و علی بایها.

انّ علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی، مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق.

اهل سنت و جماعت بدون این که حق خلافت را از خلفای سه گانه پیش علی (ع) سلب کنند، علی (ع) را مردی صاحب فضیلت و معرفت و از حیث تقوی برتر از دیگر اصحاب می دانند. (۳)

اهل سنت و جماعت به دنبال نام صحابه رسول خدا (ص) و سه خلیفه اوّل عبارت رضی الله عنه، یعنی خداوند از او راضی باشد، ذکر کنند و تنها در مورد حضرت علی بن ابیطالب (ع) از جهت فضل و علو مقامی که دارد به مناسبت آن که در جاهلیت کودک بوده و مانند دیگر اصحاب بت نپرستیده است و روی بر بتان نمالیده از این جهت برای وی عبارت کرم الله وجهه یعنی خداوند رویش را درخشان سازد و قدر و منزلتش را بیفزاید بکار برند.

پس از قتل عثمان سرانجام مسلمانان حضرت علی (ع) را به خلافت برداشتند و با او بیعت کردند (ذیحجه سال ۳۵ هـ.).

حضرت علی (ع) زیر بار خلافت نمی رفت، ولی او را بدینکار ناگزیر ساختند و مشکلات بسیاری برایش ایجاد کردند.

چنان که می دانید پس از مدت کوتاهی حضرت علی (ع) با زبیر و طلحه که در بصره بر او شوریده بودند به جنگ برخاست و چون عایشه در این جنگ با ایشان همراه بود و بر اشتی سوار گشته بود، آن جنگ را «جنگ جمل» گفتند. این جنگ در جمادی الاخر سال ۳۶ هجری به شکست طلحه و زبیر انجامید.

پس از آن معاویه سر به شورش آورد و در محلی به نام «صفین» جنگی بین او و حضرت علی (ع) روی داد (ذیحجه سال ۳۶ هـ.). سرانجام در رمضان سال ۳۷ به داوری عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری خاتمه یافت.

سپس خوارج بر او شوریدند و پس از شکستهای پی در پی سرانجام یکی از ایشان به نام عبد الرحمن بن ملجم آن حضرت را در سر نماز در نوزدهم رمضان سال ۴۰ هجری با شمشیر زهرآگین ضربت زد و آن حضرت در ۲۱ همان ماه از آن زخم به شهادت رسید.

پس از رحلت آن حضرت شیعیان کوفه با حسن بن علی (ع) بیعت کرده ولی در عهد خود وفادار نماندند چنان که آن حضرت ناچار شد با معاویه صلح کند و او بدون مصلحت دید و شورای مسلمانان به این امر خطیر، خود را به عنف و زور بر مسند خلافت نشاند و خلافت را در خاندان خود موروثی کرد.

معاویه بر خلاف قرارداد صلحی که با حسن بن علی (ع) بسته بود پس از نشستن بر مسند خلافت، دستور داد علی (ع) را بر سر منابر دشنام دهند و برای توهین به وی او را با کینه ابوتراب سب می کردند غافل از این که این کنیه را رسول خدا به آن حضرت داده بود.

در این زمان بنی امیه و معاویه بن ابوسفیان انتقام دو صد ساله خود را از بنی هاشم گرفتند.

معاویه دستور داد: هر کس دوستدار علی(ع) باشد نامش را از دیوان عطا و بیت المال حذف کنند و او را مورد شکنجه و آزار قرار دهند.

از مظالم بنی‌امیه بر شیعه آن بود که چون عبید الله بن زیاد بر مسلم بن عقیل ست یافت هر که را که گمان می‌کرد از شیعیان و هواخواهان علی(ع) است او را به زندان می‌افکندند چنان که دوازده هزار تن از شیعیان در زندان او بودند.

شهادت حسین(ع): پس از معاویه پسرش یزید خلافت یافت. وی جوانی فاسق و فاجر بود و مسلمانان از خلافت آن جوان هوسباز راضی نبودند، از این جهت مردم کوفه که بیشتر شیعه و پیرو علی(ع) بودند در نامه‌هایی به حسین بن علی(ع) نوشته او را از مدینه به کوفه طلب کردند و به آن حضرت وعده یاری دادند.

حضرت پسر عم خود مسلم بن عقیل را برای تحقیق به کوفه فرستاد. مسلم در آغاز پیشرفت زیادی داشت و گروه زیادی با او بیعت کردند، اما بزودی یزید عبیدالله را که والی بصره بود به کوفه گسیل داشت. عبیدالله با حيله و تزویر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه حامی او را بکشت.

امام حسین(ع) بر اثر نامه‌هایی که قبلا مسلم به او نوشته بود با اهل و عیال خود از مدینه بیرون آمد و پس از زیارت کعبه به کوفه رهسپار شد و چون آلات و عدتی نداشت با هفتاد و دو تن از فرزندان و نزدیکانش به شهادت رسید.

این واقعه غم‌انگیز در نزدیکی بابل قدیم در کربلا (۴) نزدیک رود فرات واقع شد. دهم محرم ۶۱ هجری مطابق با دهم اکتبر سال ۶۸۰ میلادی و هجدهم مهرماه ۵۸ شمسی. به قول الفخری: «محققا فاجعه‌ای ننگین‌تر از شهادت امام حسین(ع) در اسلام روی نداده است.» این واقعه دردناک موجب عکس العمل مثبتی در تقویت شیعه و جاودانی آن مذهب گردید.

بعد از شهادت حضرت حسین بن علی(ع) مردم کوفه سخت اندوهگین شدند و از یاری نکردن به آن حضرت پشیمان شده و توبه کردند و خود را توابین خواندند و با پیشوایی سلیمان بن صرد خزاعی قیام کردند.

سلیمان بن صرد (۲۸ - ۶۵ هـ.) از اصحاب پیغمبر(ص) و علی(ع) بود با یاران خود خلع مروان بن حکم را خواستار شدند. مروان عبید الله بن زیاد را به جنگ ایشان فرستاد و با کشته شدن سلیمان شورش کوفیان فرونشست (۶۵ هـ.).

بعد از شکست قیام توابین، مختار بن ابو عبید ثقفی هواخواهان علی(ع) را در کوفه گرد کرد و به خونخواهی برخاست (۶۶ هـ.). سپس قاتلان و کسانی را که در کشتن امام حسین(ع) دست داشتند دستگیر کرده همه را بکشت و سرانجام خود وی در ۶۸ هجری از مصعب بن زبیر شکست‌خورد در مذار میان واسط و بصره به قتل رسید و از لشکریان او قریب هفت هزار تن اسیر شدند که اغلب ایشان ایرانی بودند و همه از دم تیغ لشکر مصعب گذشتند.

مختار برای پیشرفت کار خود نخست شیعیان را دعوت به پیشوایی علی بن حسین (ع) (زین العابدین) و سپس محمد بن حنفیه برادر امام حسن(ع) و امام حسین(ع) نمود و پیروان او را «حنفیه» یا «کیسانیه» گویند. کیسانیه.

بزرگترین قیام پس از شهادت حسین بن علی(ع)، قیام زید بن علی بن الحسین بود. وی در سال ۱۲۲ هجری بر عامل عبد الملک بن مروان در کوفه خروج کرد و در آن واقعه به شهادت رسید. زبیده.

زیدیه بر خلاف امامیه که قائل به «نص جلی» درباره خلافت حضرت علی(ع) هستند، قایل به «نص خفی» شدند و گفتند: نصی را که پیغمبر(ص) درباره علی(ع) کرد «نص خفی» یا تعیین پنهان است و آن حضرت بنابر مصالحی راز امام علی(ع) را به بعضی از پیروانش فرموده است، از این جهت بر خلاف شیعه امامیه، خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را شرعی دانند.

بعد از زید فرزندان و نوادگان او یکی پس از دیگری بر علیه امویان قیام کردند تا تنی چند از ایشان به گیلان و مازندران گریخته و در پناه کوههای بلند آن سرزمین حکومتیایی برای خود تشکیل دادند که آنان را علویان گیلان و طبرستان خوانند.

شیعه جعفری: تا زمان حضرت امام محمد باقر(ع) و فرزند ارجمند او امام جعفر صادق(ع)، شیعیان بیشتر جنبه سیاسی (۵) داشت و پیروان خلافت حضرت علی(ع) و فرزندان او را شیعیان علی(ع) می گفتند، ولی از زمان این امامین همایین شیعه جنبه مذهبی پیدا کرد و در مقابل سنت و جماعت قرار گرفت.

در مجلس درس آن دو امام بسیاری از روایت حدیث و بزرگان تلمذ می کردند و بر اثر درک محضر آن دو امام چهارصد رساله در شرایع اسلام نگاشته شد که آنها را «اصول اربعمائه» یعنی ریشه های چهارصد گانه نامیدند.

از آن زمان تا سال ۳۰۰ هجری که تقریباً دو بیست سال باشد، شیعیانی که از ائمه دور و یا بواسطه غیبت صغری از امام غایب مهجور بودند به این چهارصد رساله که هر کدام محتوی بابی از ابواب «فقه شیعه» بود عمل می کردند.

به قول شیخ مفید (در گذشته در ۴۱۳ ه.)، محدثان امامیه از زمان حضرت علی(ع) تا عهد امام حسن عسگری(ع)، چهارصد کتاب تالیف کرده بود و آنها را «اصول» می خواندند تا این که در حدود سال ۳۰۰ هجری، ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (در گذشته در ۳۲۸ ه.) بر مسند فقاوت نشست و با کمال دقت در مدت بیست سال توانست آن چهارصد رساله اصل را جمع نموده و در پنج مجلد یکی در اصول و سه در فروع دین و یکی مواعظ تبویت نماید و هر یک را در چند کتاب و چند باب ترتیب دهد و آن را «الکافی» نام نهاد. جمله اخبار کافی بالغ بر ۱۶۱۹۹ حدیث است و جمله کتب آن سی و دو جلد است.

پس از کلینی، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی (در گذشته در سال ۳۸۱ ه.) معروف به شیخ صدوق بر اساس همان رسائل چهارصد گانه کتب «من لا یحضره الفقیه» را تالیف کرد که جمله اخبار آن بالغ بر ۵۹۶۳ حدیث است.

پس از شیخ صدوق به فاصله چند سال شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ ه.) ظهور کرد و بر اساس همین اصول چهارصد گانه دو کتاب معروف «الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار» و «تهذیب الاحکام» را تالیف کرد.

شیعه در مسائل اختلافی فقهی خود بر اساس حدیث «خذ ما خالف العامة و فیه الرشاد» حدیث و رای را که بر خلاف عامه یعنی اهل سنت و جماعت باشد اختیار (۶) کرده اند و از این جهت موجودیت و شخصیتی در برابر آن طایفه برای خویش ایجاد نموده اند.

فقه جعفری منسوب به ششمین امام شیعه حضرت امام جعفر صادق(ع) است. چون روزگار زندگی آن حضرت مصادف آخرین دوره بنی امیه و اوایل بنی عباس بود و به سبب اختلاف، کمتر مزاحم «شیعه امامیه» می شدند، مضافاً بر این که عمر امام جعفر صادق(ع) از دیگر ائمه طولانی تر بود و آن حضرت موفق شد نظم و ترتیبی به شیعه بدهد و فقه شیعه را ترتیب دهد.

بیشتر احادیث فقهی شیعه از آن حضرت روایت شده و بدین جهت فقه شیعه را فقه جعفری گفته‌اند و مذهب شیعه را مذهب «جعفری» نام نهادند. جعفریه.

در امر نکاح «زیدیه» بیش از چهار زن مانند دیگر اهل سنت و جماعت اختیار نمی‌کنند ولی شیعه امامیه بر اساس ازدواج «متعّه» به شرط استطاعت مالی و جسمی هر قدر که بخواهند می‌توانند زن اختیار کنند.

یکی از اعتقادات اکثر شیعه انتظار ظهور مهدی آل محمد(ص) است. هر کدام از فرق شیعه بنا به اختلافاتی که میان خود دارند آخرین امام فرقه خود را مهدی دانند که در آخر الزمان ظهور کرده و گیتی را پس از پر شدن از ظلم و جور پر از عدل و داد می‌فرماید.

غیر از فرق بسیار کم اهمیتی که در شیعه وجود دارد چهار فرقه از میان آن فرق مهم‌ترند و عبارتند از: زیدیه - امامیه - اسماعیلیه - غلاة هستند. به فرق مزبور.

کلام شیعه بر «امامت» استوارست و این طایفه آن را بر پنج اصل بنیاد نهادند: اول «قاعده لطف» و وجوب عقلی نصب امام. گویند: امامت امری الهی است و به همان دلیل که بر خداوند عقلاً لازم است که برای هدایت‌بندگان خود برایشان پیغمبری بفرستد باید پس از درگذشت پیغمبرش نیز امامی برایشان نصب کند که احکام دین او را به طریقی صحیح اجرا فرماید و از افتادن مردم در گمراهی جلوگیری کند. وجود امام «لطف الهی» بر مردم است و خداوند باید چنین لطفی را درباره ایشان برقرار سازد.

دیگر این که امام باید «معصوم» باشد زیرا مجری امر الهی و برگزیده پیامبر(ص) اوست.

دیگر این که امام باید «افضل» و برتر از مردم باشد و اگر کمتر از دیگران باشد مقدم داشتن کسی که فضلش کمتر است بر کسی که فضلش بیشتر است قبیح خواهد بود از این جهت حضرت علی(ع) از خلفای ثلاثه افضل و اعلم بود.

دیگر این که امام باید از طریق «نصّ» معین شود و چون امام معصوم از گناه ست‌بر خداوند واجب است که چنین شخصی را از راه نصّ بر مردم بنمایاند.

دیگر این که پس از حضرت محمد(ص) امام بلا فصل امیرالمؤمنین علی(ع) است.

چنانکه درباره فرقه «ادریسیه» گفتیم ادریسیه، اولین دولت مستقل شیعه علوی را ادریس بن عبد الله حسنی در سال ۱۷۲ در مراکش تاسیس کرد. پس از آن در قرن سوم دولتی «زیدی» به زعامت قاسم بن ابراهیم بن طباطبا الرسی (در گذشته در ۲۴۶ هـ) در یمن بنیاد نهاده شد و در زمان نواده او یحیی بن الحسین در سال ۲۸۸ تاسیس گردید و پیش از آن یعنی در سال ۲۵۰ هجری دولتی زیدی در کنار دریای خزر تاسیس شد.

در سال ۲۶۸ هجری نخستین دعوت مسلح اسماعیلیه به دست یکی از دعاة آن فرقه به نام حسین بن حوشب که در اصل ایرانی بود در یمن پدید آمد.

در سال ۳۰۳ هجری عبید الله المهدی سلسله «فاطمیان» مصر را در مهدیه در جزیره الخلفا در تونس تاسیس کرد و سپس فاطمیان مصر را تسخیر کرده و قاهره را ایتخت ساختند.

در سال ۳۱۷ هـ. آل حمدان که از شیعه به شمار می‌رفتند در موصل و حلب سلطنت داشتند.

معز الدوله دیلمی که از شیعیان اثنی عشری بود و در سال ۳۳۴ بغداد را تسخیر کرد و حکومتی شیعی در ایران و عراق بنا نهاد.

چون طغرل بیک سلجوقی که از ترکان سنی مذهب بود در سال ۴۴۷ به بغداد رفت و بساط حکومت شیعه را برچید و دولت شیعه اثنی عشریه آل بویه بر افتاد.

در اواخر قرن سوم هجری طرفداران حمدان قرمط از طرف رئیس فرقه پنهانی خود که صاحب الظهور نامیده می‌شد و محل اقامتش مجهول بود دولتی در بحرین که مرکز آن الاحساء بود تاسیس کردند (سال ۲۸۳ هـ.).

در زمان خلافت المستنصر فاطمی از کسانی که به دین اسماعیلی در آمدند مردی به نام حسن صباح از مردم ری بود. وی در سال ۴۷۳ هـ. به دعوت مردم ایران به مذهب نزاریه اسماعیلی پرداخت و در سال ۴۸۷ هـ. بر قلعه الموت در نزدیکی قزوین دست یافت و دولت نزاری اسماعیلی را در قلاع آن طایفه که از خراسان تا شام امتداد داشت تاسیس کرد. دعوت حسن صباح را به مذهب اسماعیلی «دعوت جدید» خواندند.

دولت نزاری اسماعیلیه در زمان رکن الدین خورشاه آخرین امیر آن سلسله در ۶۵۴ هجری به دست هلاکوی مغول برانداخته شد و اسماعیلیه نزاری از بیم سلاطین مغول در پرده استتار رفتند. از آن زمان شیعه اثنی عشریه تقویت شد و اکثر اسماعیلیه نزاریه به آن مذهب در آمدند.

در زمان ایلخانان مغول، الجایتو یا سلطان محمد خدا بنده به هدایت ابن المطهر علاّمه حلی (در گذشته در ۷۲۶ هـ.) مذهب شیعه را پذیرفت. الجایتو بر اثر ملول شدن از مباحثات شافعیان و حنفیان و تبلیغات اطرافیان شیعی خود به مذهب تشیع گروید، و دستور داد تا نام خلفای ثلاثه را از خطبه و سکه بیاندازند.

علاّمه حلی به رسم تحفه دو کتاب در اصول عقاید شیعه تالیف کرد و نزد الجایتو برد، یکی کتاب «نهج الحق و کشف الصدق» و دیگری کتاب «منهاج الکرامه فی باب الامامه» است.

در دولت ترکمانان قراقویونلو در سده نهم هجری در آذربایجان توسعه عقاید شیعه به حدی رسید که جهانشاه بن قرايوسف ترکمان به داشتن آن مذهب، مباهات می‌کرد.

تا آغاز قرن نهم هجری بیشتر مردم ایران سنی مذهب بودند و به جز چهار شهر سبزوار و کاشان و قم و آوه (آوج) باشد همگی سنی بودند.

حمد الله مستوفی در «نزهة القلوب» می‌نویسد که: شیعیان امامیه در عراق عرب در نواحی کوفه و بصره و حله اکثریت داشتند و در غرب ایران در نواحی ری و آوه و قم و اردستان و فراهان و نهاوند بسیاری شیعه بودند. در اطراف ساوه مردم شیعه امامی بودند. در کاشان شیعیان امامی در شهر و سنیان در روستاهای اطراف اکثریت داشتند.

یکی از قیامهای شیعه در ایران، قیام سربداران یعنی از جان گذشتگان در خراسان بود که از سال ۷۳۸ - ۷۸۳ ه. در ناحیه سمرقند، و در سال ۷۶۷ ه. در کرمان، و در سال ۷۷۵ ه. نهضت‌های مشابهی در مازندران، و از سال ۷۵۱ تا ۷۶۲ ه. و سالهای بعد در گیلان، از سال ۷۷۲ به بعد و قیام سربداران در سبزوار تا سال ۷۸۳ ادامه یافت و هضت حروفیه که در قرن نهم هجری پهنه عظیمی از خراسان تا ترکیه عثمانی را فرا گرفت و قیام شیخ مولوی بدر الدین سماوی و بر کلیوجه مصطفی در ترکیه در سال ۸۱۹ و قیام مشعشعیان در خوزستان در سال ۸۴۵ همه نهضت‌های شیعی علیه سنیان بود.

از لحاظ تاریخی نهضت سربداران خراسان از دیگر نهضت‌های مهمتر بوده است. شیخ خلیفه مازندرانی که مؤسس سلسله ویژه‌ای از دراویش بود، در سبزوار ناحیه بیهق در حجره مسجد جامع شهر مسکن گزید و به تبلیغ عقاید شیعی خود پرداخت و سرانجام به فتوای فقیهان سنی مذهب مرتد شمرده شد و در سال ۷۳۶ ه. به قتل رسید.

در میان شاگردان شیخ خلیفه مردی به نام حسن جوری از همگنان پیشی جست. وی مدرسه‌ای تاسیس کرد و به تبلیغ و تدریس عقاید شیعه امامیه پرداخت. اکثر پیروان او صاحبان حرفه یعنی پیشه‌وران بودند و هر یک از مریدان که وارد سلسله او می‌شد سوگند می‌خورد تا سلاح آماده نگاهدارد.

این فرقه به نام حسن جوری «حسنیه» نامیده شدند. حسن جوری مدت سه سال در نیشابور و بلاد خراسان از قبیل مشهد و ابیورد و خبوشان و هرات به تبلیغ پرداخت و سپس به فرمان ارغونشاه از مغولان صحرانشین خراسان گرفتار گشت. مدت‌ها پیش از این واقعه دو برادر روستایی از قریه باشتین از ناحیه بیهق ایلچی مغولان را که بر زنان ایشان دست تعدی گشاده بودند به قتل رسانیدند. مردم باشتین به سرکردگی عبدالرزاق نامی بر مغولان قیام کردند، این شورش در شعبان سال ۷۳۷ ه. آغاز شد. بیشتر روستائیان از مریدان شیخ حسن جوری بودند. در سال ۷۳۷ ایشان شهرهای جوین و اسفراین را به زیر فرمان خود آوردند. امیر عبد الرزاق پیشوای این انقلاب به نام خویش سکه زد و دولتی به نام سربداران که از ۷۳۷ تا ۷۸۳ بر پا بود، تاسیس یافت.

در قلمرو دولت سربداران که از مغرب به مشرق از دامغان تا تربت جام و از شمال به جنوب از قوچان تا کاشمر امتداد داشت مذهب شیعه امامیه رایج گشت و نام دوازده امام را در خطبه‌ها ذکر می‌کردند.

نهضت مشابهی در حدود سال ۷۵۹ ه. در مازندران نیز آغاز گشت. سید قوام الدین مرعشی که شیعی امامی بود پس از مرگ حسن جوری به مازندران رفت و آن مذهب را در آن دیار رواج داد. کیا افراسیاب امیر مازندران بر اثر غلبه آنان ناچار شد که به وی دست ارادت دهد. سرانجام بین کیا افراسیاب و پیروان سید قوام الدین نزاع درگرفت و به شکست و هلاک کیا افراسیاب پایان یافت.

بعد از سید قوام الدین اخلاف او که سادات شیعه مرعشی بودند در آن ناحیه حکومت می‌کردند.

در سال ۷۶۸ ه. قیام سربداران سمرقند وقوع یافت که به دست امیر تیمور گورگانی سرکوب شد.

در سال ۷۷۵ ه. در کرمان نهضتی از نوع جنبش سربداران پدید آمد. این نهضت گذشته از یک نهضت مذهبی، جنبشی اشتراکی بود. شورشیان زمینهای مالکان بزرگ را تصرف کردند و فقیهان سنی مذهب را اعدام نموده یا به زندان افکندند تا سرانجام لشکریان شاه شجاع از آل مظفر پس از نه ماه محاصره کرمان، شورشیان را سرکوب و آتش فتنه را خاموش کردند.

در سال ۷۸۳ لشکر تیمور سبزوار را اشغال کرد و به موجودیت دولت سربداران پایان داد.

در قرن نهم هجری در زمان شاهرخ پسر تیمور فرقه تازه‌ای از شیعه به نام «حروفیه» پدید آمدند. - حروفیه.

در سال ۸۴۵ ه. قیامی شیعی به پیشوایی سید محمد مشعشع در خوزستان پدید آمد. وی از غلاة شیعه بود و خویشتن را باب امام غایب یعنی مقدمه ظهور مهدی آل محمد(ص) می‌دانست. مشعشعیان.

صفویه: از میان نهضت‌های شیعی در ایران، نهضت شیعیان صفوی از همه مهمتر بود. صفویه از نوادگان شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی (۶۵۰ - ۷۳۵ ه.) بودند. وی از صوفیان بزرگ قرن هفتم و هشتم هجری به شمار می‌رفت. تاریخ زندگی او را ابن بزازی درویش توکل در حدود سال ۷۶۰ هجری در کتاب «صفوة الصفا» نوشته است.

ظاهرا این خاندان در اصل آذربایجانی نبوده بلکه از کردان مهاجر به آذربایجان بودند و در اردبیل می‌زیستند و به زبان فهلوی آذری تکلم می‌کردند و مذهب سنی شافعی داشتند.

بر اثر ارادتی که مردم ایران به شیخ صفی الدین و طریقه صوفیه صفوی داشتند، نفوذ ایشان در این کشور بسیار گشت و حتی عده‌ای از بزرگان و حکام به آن خاندان دست ارادت دادند.

جانشینان شیخ صفی الدین یعنی شیخ صدر الدین موسی (۷۳۵ - ۷۹۵ ه.) و شیخ خواجه علی یا سلطانعلی (۷۹۵ - ۸۳۳ ه.) در اردبیل زندگی می‌کردند.

شیخ ابراهیم (۸۳۳ - ۸۵۱ ه.) که خود را شاه می‌خواند، فرمانروای اردبیل بود. بنا به گفته حمد الله مستوفی، شیخ صفی الدین سنی شافعی بود و شیخ ابراهیم به فکر آن افتاد که تخته پوست درویشی را تبدیل به تخت سلطنت کند، پس بر آن شد که مریدان شمشیر زنی بیابد تا بتواند به مقصود خود برسد. چون شنید که در آسیای صغیر عده بسیاری از ایلات ترک صحرانشین که شیعه مذهب بودند ساکنند. برای جلب توجه آنان خود مذهب شیعه امامیه را پذیرفت و پیشوای طریقت و شریعت شیعیان شد.

فرزند شیخ ابراهیم، شیخ جنید و فرزند او شیخ حیدر مذهب شیعه اثنی عشری داشتند. جنید به قدری در میان ایلات شیعه آسیای صغیر نفوذ معنوی داشت که به قول فضل الله روزبهان، آن ترکان او را مانند مسیحیان، ثالث ثلاثه می‌دانستند و شیخ جنید را الله و فرزند او حیدر را ابن الله می‌خواندند.

قبایل ترک صحرانشین آسیای صغیر تکیه‌گاه و نیروی اصلی سلسله صفویان بودند. نام این قبایل عبارت است از: شاملو، استاجلو، روملو، تکلو، افشار، قاجار، ذوالقدر. ولی از قرن نهم هجری به بعد دیگر قبایل ترک به صفویان پیوستند که عبارتند از: ترکان بیات، کرمانلو، بایبورتلو و صوفیان قراچه‌داغ. این قبایل غالبا از «غلاة» شیعه و علی اللهی بودند.

شیخ حیدر پسر شیخ جنید سازمان استوارتری برای ایشان ایجاد کرد و آنان را وادار کرد که به جای کلاه ترکمن پیشین خود، کلاهی با دوازده ترک سرخ به نام دوازده امام شیعه اثنی عشر بر سر گذارند و از آن زمان این ایلات صحرانشین را بطور اخص و دیگر مریدان شیخ صفی را بطور اعم «قزلباش» نامیدند که به معنی کله سرخ می‌باشد. قزلباشان ریش را می‌تراشیدند و سبیلها را دراز کرده می‌تاییدند و کاکلی بر سر تراشیده خویش باقی می‌نهادند و چون جنگی آغاز می‌شد به زبان ترکی به آواز بلند می‌گفتند: «ای پیرو مرشد جانم به فدایت».

پس از شیخ حیدر در پایان سال ۹۰۵ هجری هفت تن از جنگجویان قزلباش در زیر پرچم شاه اسماعیل جوان گرد آمدند و در بیلاق ارزن جان امرای ایالات جلسه‌ای تشکیل داده، تصمیم گرفتند نخست علیه شروانشاه اقدام به حمله کنند و در بهار سال ۹۰۵ ه. شهر بادکوبه را مسخر ساختند و در سال ۹۰۶ ه. لشکریان الوند پادشاه آق‌قویونلو را مغلوب کرده وارد تبریز شدند.

اسماعیل جوان را که ظاهراً در آن زمان چهارده سال داشت به پادشاهی برداشتند. اکثر مردم تبریز در آن زمان شافعی مذهب بودند و چون اسماعیل قدرت یافت به قول حسن روملو فرمانی صادر کرد تا در میدانهای تبریز مردم زبان به لعن ابوبکر و عمر و عثمان بگشایند و هر که مخالفت کند سر از تنش جدا سازند.

به قول روملو در «احسن التواریخ» شاه اسماعیل پس از تاجگذاری خطیبان کشور را مامور ساخت که دو شهادت مخصوص شیعه یعنی «اشهد ان علی ولی الله» و «حی علی خیر العمل» را در اذان و اقامه وارد کنند. شعارهای مذکور از زمان طغرل سلجوقی از آنگاه که وی آل بویه و بساسیری را در عراق از میان برداشت یعنی ۵۲۸ سال در طاق نسیان مانده بود.

نظر به کمیابی کتب مذهبی شیعه در آن زمان، شیعیان بر اثر بی‌اطلاعی از احکام آن مذهب دچار مشکلاتی شدند، لیکن قاضی نصر الله زیتونی جلد اول «قواعد الاسلام» تالیف جمال الدین علی مطهر الحلی را از کتابخانه خود بیرون آورد و کتاب مذکور اساس تعلیمات دینی آن مذهب گردید.

شاه اسماعیل دو چیز را بر آذربایجان تحمیل کرد: یکی مذهب شیعه و دیگری زبان ترکی قبایل قزلباش بود که بر اثر مهاجرت آن قبایل از آسیای صغیر به آذربایجان به تدریج زبان ترکی جای زبان فهلوی آذری را گرفت و چون شاه اسماعیل و شاهان صفوی زبان ترکی را زبان درباری خود قرار داده بودند به تدریج مردم آذربایجان زبان ایرانی پیشین خود را فراموش کرده با زبان ترکی سخن گفتند.

سپس به همت شاه اسماعیل مذهب شیعه در سراسر ایران زمین رواج یافت و تنها کردان ایران در مغرب و مردم طالش در شمال گیلان و عده‌ای از قبایل فارس و لار و سواحل خلیج فارس به مذهب شافعی و ایرانیان شرقی از قبیل بلوچان و افغانان و مردم ماوراءالنهر در مذهب حنفی خویش باقی‌ماندند.

این عقیده که مورخان غرب صفویه را یک دولت ایرانی خوانده‌اند، کاملاً بی‌مورد است. مینورسکی صفویه را مرحله سوم حاکمیت ترکمانان در ایران و سرزمینهای مجاور آن می‌داند.

تدوین مجدد معارف شیعه: شاه طهماسب صفوی که بالغ بر پنجاه سال سلطنت کرد به فکر آن افتاد که برای مردم شیعه مذهب که تا روزگار او علی‌اللهی و از غلّه بودند بر طبق «فقه جعفری» معارف جدیدی ایجاد کند، از این جهت بر آن شد که از جبل عامل در لبنان و بحرین و احساء که مردمان آن از قدیم شیعه بودند و معارف درستی برای خود داشتند دعوت کند تا مردم ایران را که مذهب جدیدی پذیرفته بودند هدایت نمایند.

جبل عامل ناحیه حاصلخیزی در لبنان جنوبی است و از قدیم جزء مراکز عمده تشیع به شمار می‌رفته است و عده‌ای از علما از قبیله کهن عامله در این ناحیه بود که از این بزرگان می‌توان از شیخ محمد حسن حرّ عاملی (در گذشته در ۱۱۰۴ ه. .) صاحب «وسائل الشیعه» و شیخ علی بن عبدالعالی عاملی کرکی را نام برد، که در تربیت علمای ایرانی و گسترش معارف شیعه در ایران سهم بزرگی دارند.

سرسلسله این طایفه علامه زمان خود، محقق کرکی است که نام او را نورالدین علی بن عبدالعالی عاملی کرکی (در گذشته در ۹۳۷ هـ.) نوشته‌اند. وی در زمان خود «ولایت فقیه» داشت و همه فقه‌های شیعه در سراسر ایران تحت نظر او بودند و حق عزل و نصب ایشان با وی بود و به اجرای حدود و تعزیرات و اقامه فرایض می‌پرداخت.

شیخ حرّ عاملی از علمای سابق الذکر در اصفهان با ملا محمد باقر مجلسی و شاه سلیمان صفوی ملاقات کرد و عنوان قاضی و شیخ الاسلام داشت.

از دیگر علمای جبل عامل لبنان عز الدین حسین بن عبدالصمد بن محمد عاملی (در گذشته در ۹۸۴ هـ.) و پسرش شیخ الاسلام محمد بن حسین بن عبدالصمد معروف به «شیخ بهایی» است که در دو زبان عربی و فارسی استاد بود و دارای تالیفات بسیاری است. وی در سال ۱۰۳۱ هـ. در اصفهان درگذشت و جنازه او را به مشهد برده در آنجا مدفون ساختند.

مراجع تقلید: علمای شیعه امامیه گویند که: عمل به تقلید به دلایل عقلی و نقلی لازم است. عقل دستور می‌دهد که فرد نادان از عالمی دانا راهنمایی بجوید و از او تقلید کند. دانشمندترین علمای هر ناحیه شیعه نشین عنوان مرجع تقلید دارند و او محل مراجعه مقلدان خود می‌باشد.

مرجع تقلید مجتهد است و قوانین اسلام را بر اساس «قرآن» و «سنت» و «اجماع» و «عقل» استنباط می‌کند. سلسله مراجع بزرگ تقلید از رحلت چهارمین نایب ویژه امام غایب یعنی ابوالحسن علی بن محمد سمی در سال ۳۲۹ هجری بعد آغاز می‌شود. در این سلسله نام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن علی بن بابویه قمی و ابوجعفر محمد بن حسن طوسی تا امام خمینی که همه از مجتهدان شیعه و مراجع تقلید می‌باشند باید ذکر شود.

از مراجع تقلید عرب شانزده تن اهل عراق و هفده تن اهل لبنان و یک تن اهل بحرین بوده‌اند.

نجف اشرف از زمان شیخ طوسی مرکز دانشگاهی شیعه قرار گرفت و مجتهدان بزرگ بیشتر در آن جا به تحصیل علم پرداختند.

به نظر نمی‌رسد که نهاد مرجع تقلید جنبه مرکزیت عام - تا پیش از زمان شیخ محمد حسن اصفهانی نجفی (درگذشته در ۱۲۶۶ هـ.) - یافته باشد.

جانشین بلا فصل شیخ محمد حسن اصفهانی نجفی صاحب کتاب «الجواهر»، شیخ مرتضی انصاری (درگذشته در ۱۲۸۱ هـ.) است که بزرگترین مجتهد زمان خود به شمار می‌رفت. از آخرین مراجع تقلید که به رحمت ایزدی پیوسته‌اند و در زمان خود قبول عام داشتند مرحومین آقا سید ابوالحسن اصفهانی (درگذشته در ۱۳۲۶ شمسی) و حاج آقا حسین بروجرودی (درگذشته در ۱۳۴۰ شمسی) را می‌توان نام برد.

کتاب النزاع و التخاصم فی ما بین بنی امیه و بنی‌هاشم.
تاریخ اعثم کوفی.

اسلام در ایران، ص ۳۷۱ - ۳۹۹.

ادبیات معاصر ایران، ادوارد براون، ص ۲۷ - ۴۳.

الکنى و الالقب.

تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۸۱ - ۸۴.

تاسیس الشیعة للعلوم الاسلام.
 عقاید الامامیه.
 تاریخ شیعه و فرق اسلام تا قرن چهارم.
 دول الشیعه فی التاریخ.
 اصل الشیعه و اصولها.
 دائرة المعارف اسلامیه، ج ۱۴، ص ۵۷ - ۸۱.
 شیعه در اسلام.
 سیره ابن هشام، ص ۲۴۸ - ۲۵۲.
 .Shorter Encyclopedia of Islam p . 534 - 541

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) علمای اهل سنت در معنی مولی (که به عقیده شیعه به معنی صاحب ولایت و ذی تصرف است) تصرف می‌کنند و آن را به معنی محب (دوست دارنده) یا معانی دیگر مولی گرفته‌اند ولی شیعه علاوه بر اشکالاتی که در آن معانی است، قرینه مقامیه را (که پیغمبر مردم را در غدیر و گرمای روز نگهداشته و این خطبه را انشاء فرموده است) دلیل معنی اعلام ولایت گرفته‌اند.
- (۲) این قسمت مخالف عقیده شیعه است، بلکه علی(ع) خلافت را به نص رسول حق خود می‌دانست و واگذاری آن را خلاف تکلیف الهی می‌شمرد، منتهی تا حضرت فاطمه(س) حیات داشت، دیگران جرات تهدید وی را نداشتند، بعدا به ناچار تسلیم گردید.
- (۳) اکثر اهل سنت فضیلت را بر حسب مرتبه خلافت (یعنی به ترتیب ابو بکر و عمر و عثمان و سپس علی) می‌دانند و فقط معتزله بغداد که مفضل‌اند علی را از سایرین مقدم می‌شمارند.
- (۴) کلمه «کربلا» در اصل به زبان اکدی «کرب ایلا» یعنی مزرعه خداوند ایلا خدای بابلیان قدیم بوده است.
- (۵) ظاهراً شیعه در این زمانها دو اطلاق داشته یکی شیعه علی در مقابل شیعه عثمان یا آل ابوسفیان که این جمع با اعتقاد به خلافت شیخین، علی را بر عثمان یا آل ابوسفیان ترجیح می‌دادند. دیگر شیعه بمعنی واقعی آن که معدودی بیش نبودند و به هر حال هر دو فریق جنبه اعتقادی داشته است.
- (۶) این اختیار طرف مخالف عامه فقط در مورد دو حدیث متعارض است که از جهات دیگری ترجیح نداشته باشد ولی اینطور نیست که هر رایی که بر خلاف عامه باشد شیعه اختیار کند، زیرا شیعه در اکثر احکام با اهل سنت موافقند.

درباره اصطلاح شیعه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۵
 نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

شیعه در لغت

کلمه شیعه در لغت بر دو معنی اطلاق شده است:

الف: موافقت و هماهنگی در عقیده با عمل، بدون اینکه یکی تابع دیگری باشد، (۱) چنانکه در قرآن کریم از حضرت ابراهیم به عنوان شیعه حضرت نوح یاد شده است:

«و ان من شيعته لابراهيم». (۲)

بدیهی است حضرت ابراهیم از پیامبران صاحب شریعت بوده است، و پیرو شریعت نوح نبوده است، ولی روش او در توحید هماهنگ با روش نوح بوده است. و در آیه دیگر کلمه «اشیاع» به معنی اشباه به کار رفته است، چنانکه می‌فرماید: «و لقد اهلکنا اشیاعکم». (۳)

ب: پیروی کردن از دیگری و محبت ورزیدن به او. چنانکه در قرآن کریم آمده است:

«فاستغاثه الذی من شيعته علی الذی من عدوه». (۴)

آن کس که از دوستان و هواخواهان موسی بود، علیه کسی که از دشمنان او بود از وی یاری خواست.

در لسان العرب به دو معنای مزبور چنین اشاره شده است:

«الشیعۃ القوم الذین تجتمعوا علی الامر، و کل قوم اجتمعوا علی امر فهم شیعۃ، و کل قوم امرهم واحد یتبع بعضهم رای بعض فهم شیخ». (۵)

شیعه در اصطلاح

لفظ شیعه در اصطلاح به کسانی گفته می‌شود که به امامت و خلافت بلافصل علی علیه السلام معتقدند، و بر این عقیده‌اند که امامت او از طریق نص جلی یا خفی ابرشته است و امامت حق او و فرزندان او است. (۶)

لازم به یادآوری است که عده‌ای از شیعه زیدیه، با اینکه به افضلیت علی علیه السلام از ابو بکر و عمر عقیده دارند، ولی خلافت آن دو را پذیرفته و گفته‌اند حضرت علی علیه السلام با رضایت خود خلافت را به آنان واگذار کرد، ولی لافتنی امیه و بنی عباس را نپذیرفته و امامت را حق فرزندان فاطمه زهراء علیها السلام می‌دانند. و همین امر سبب نامیده شدن آنان به شیعه است. (۷)

نص جلی و خفی

نص جلی در دو مورد به کار می‌رود:

الف: نص شرعی بر امامت فرد یا افرادی با ذکر نام آنها و با کلمه خلیفه یا امام یا وصی و مانند آن وارد شده است.

ب: نص شرعی بر امامت فرد یا افرادی وارد شده، ولی کلمات خلیفه، امام، وصی و مانند آن به کار نرفته، بلکه الفاظی از قبیل مولی و ولی به کار رفته که صریح در امامت و خلافت نیست، گرچه با توجه به قرائن عقلی و نقلی روشن می‌شود که مقصود امامت و خلافت است.

در مقابل نص جلی، نص خفی است که زیدیه به آن معتقدند، و آن اینکه تنها صفات و شایستگی‌های امام بیان شود و فرد یا افراد خاصی به عنوان امام تعیین نشوند. از نظر آنان هر کس از اولاد فاطمه زهرا علیها السلام باشد، و از صفات علم به احکام دین، شجاعت و زهد برخوردار بوده و قیام نماید امام خواهد بود. (۸)

شیعه در احادیث نبوی

از طریق شیعه و اهل سنت روایاتی نقل شده است، که در آنها لفظ شیعه توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد عده‌ای از صحابه به کار رفته است. چنانکه سیوطی از جابر بن عبد الله انصاری و ابن عباس و علی علیه السلام روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر آیه: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة»، (۹) اشاره به علی علیه السلام کرد، و فرمود: او و شیعیانش روز قیامت رستگار خواهند بود. (۱۰)

نوبختی در فرق الشیعه گفته است:

«سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، مقداد بن اسود و عمار بن یاسر نخستین کسانی بودند که به نام شیعه نامیده شدند». (۱۱)

ابو حاتم رازی نیز گفته است:

«لفظ شیعه در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم لقب چهار نفر از صحابه بود و آنها عبارت بودند از: سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، مقداد بن اسود کنندی و عمار یاسر». (۱۲)

ممکن است گفته شود: در زمان پیامبر اکرم مسلمانان به فرقه‌هایی تقسیم نشده بودند، تا عده‌ای به نام شیعه معروف گردند، بلکه همگی به نام مسلمان نامیده می‌شدند. بدین جهت باید گفت اطلاق لفظ شیعه در کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ناظر به زمان آینده است، چنانکه اصطلاح قدریه و مرجئه نیز که در کلمات آن حضرت به کار رفته، مربوط به آینده است، با این تفاوت که اسم شیعه دلالت بر مدح دارد، و اسم مرجئه و قدریه دلالت بر ذم و نکوهش.

ولی می‌توان گفت اطلاق لفظ شیعه بر عده‌ای از مسلمانان در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مستلزم این نیست که فرقه‌ای خاص در مقابل سایر مسلمانان در آن زمان پدید آمده باشد، بلکه مقصود این است که عده‌ای از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با توجه به موقعیت ممتاز علی علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و برجستگی‌هایی که در او سراغ داشتند، به وی ارادت ورزیده و رای و فعل او را که در حقیقت تجلی رای و فعل رسول اکرم بود، الگو و سرمشق خود قرار داده بودند، چنانکه این امر در مورد برخی از شاگردان ممتاز یک استاد (در زمان حیات استاد) متداول و رایج است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- کل من وافق غیره فی طریقه فیهو من شیعه تقدم او تاخر. (المیزان، ج ۱۷، ص ۱۴۷).

۲- صافات / ۸۳.

۳- قمر / ۵۱.

۴- قصص / ۱۵.

۵- لسان العرب، کلمه شیع.

۶- اوائل المقالات، ص ۴۲، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۶.

- ۷- شیعه در اسلام، ص ۲۰.
 ۸- قواعد العقائد، ص ۱۲۵.
 ۹- بینه / ۷.
 ۱۰- الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹، طبع دار الفکر.
 ۱۱- فرق الشیعه، ص ۱۷-۱۸.
 ۱۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۸-۱۹.

افسانه عبد الله بن سبا

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۳۹

نویسنده: علی ربانی گلیایگانی

تفکر شیعی از دوران رسالت آغاز شده و در نخستین روزهای پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره مسئله خلافت و امامت، به صورت یک مذهب خاص اعتقادی در جهان اسلام ظاهر گردید. ولی در برخی از کتب تاریخ و ملل و نحل، تاریخ و پیدایش مذهب شیعه، در زمان خلافت عثمان بن عفان دانسته شده، و پدیدآورنده آن، عبد الله بن سبا به شمار آمده است.

اساس این نظریه به فردی به نام سیف بن عمر در قرن دوم هجری باز می‌گردد، و پس از وی برخی از متاخرین از نویسندگان اهل سنت و مستشرقین آن را ترویج کرده‌اند و حاصل آن این است: از تشیع در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلافت شیخین نشان و اثری نبود، تا آنکه در زمان خلیفه سوم فردی به نام عبد الله بن سبا که در آغاز یهودی بود و سپس اظهار اسلام نمود، مسلمانان را به بیعت با علی بن ابی طالب علیه‌السلام دعوت کرد، و شایسته‌تر بودن او را به امر خلافت مطرح ساخت، و عده‌ای از مسلمانان نیز از او پیروی کردند و به نام «شیعه علی» نامیده شدند. (۱)

نقد و بررسی

این نظریه از سوی عده‌ای از محققان شیعه و اهل سنت و نیز برخی از مستشرقین مورد نقد قرار گرفته است که چند نمونه را یادآور می‌شویم:

علامه امینی

وی در نقد این نظریه می‌گوید: لازم است در این باره راه حزم و احتیاط را برگزینیم، و مقام مسلمانان صدر اسلام را بالاتر از این بدانیم که فردی یهودی از صنعا که به دروغ اظهار اسلام کرده، آنان را بفریبد، به گونه‌ای که مردم و سیاستمداران و متصدیان امر حکومت همگی تسلیم مکر و نیرنگ او شوند و او به گونه‌ای که خود می‌پسندد عقاید مسلمانان را به بازی بگیرد، اینها نه مورد قبول عقل است و نه ارزش تاریخی دارد. (۲)

طه حسین

طه حسین پس از تحلیل و بررسی داستان مربوط به عبد الله بن سبا او را فردی خیالی و حکایت وی را ساخته و پرداخته دشمنان شیعه دانسته است. دلایل وی بر این مدعا چنین است:

- ۱- همه مورخان معتبر اسلامی داستان او را نقل نکرده‌اند.
- ۲- اساس این داستان از سیف بن عمر است که در دروغ پردازی و حدیث‌سازی او شکی نیست.
- ۳- کارهایی که به عبد الله بن سبا نسبت داده شده، از قبیل معجزه است، و از یک فرد عادی ساخته نیست.
- ۳- کارهایی که به عبد الله بن سبا نسبت داده شده، از قبیل معجزه است، و از یک فرد عادی ساخته نیست، مگر آنکه مسلمانان را در نهایت‌بلاغت و ساده لوحی بدانیم.
- ۴- با قبول چنین داستانی، سکوت خلیفه (عثمان) و کارگزاران او در برابر آن قابل توجیه نخواهد بود، در حالی که او با کسانی چون محمد بن ابی حذیفه و محمد بن ابی بکر و عمار و دیگران با شدت برخورد می‌کرد.
- ۵- از فردی به نام عبد الله بن سبا در جنگ صفین و جمل اثر و نشانی یافت نمی‌شود. (۳)

برنارد لوئیس

عده‌ای از مستشرقین نیز نظریه مزبور را بی اساس دانسته‌اند. برنارد لوئیس (۴) ضمن بی‌بایه دانستن آن، دیدگاه «ولهوزن» (۵) و «فرید لیندر» (۶) را در این باره یاد آور شده که پس از نقد و بررسی مصادر به این نتیجه رسیده‌اند که داستان عبد الله بن سبا ساخته و پرداخته متاخرین است. (۷)

کاشف الغطاء

آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در رد داستان عبد الله بن سبا می‌گوید: «کتب شیعه به اتفاق، عبد الله بن سبا را لعن کرده و از او تبری جسته‌اند و عادی‌ترین تعبیر آنان درباره او این است که وی پلیدتر از آن است که از او یاد شود. (۸)

علامه عسکری

علامه سید مرتضی عسکری در این باره دست‌به تحقیق گسترده و عمیقی زده و ثابت کرده است که مدرک داستان یاد شده، تاریخ طبری، و راوی آن سیف بن عمر است که به گواهی علمای رجال متهم به جعل حدیث، و زندقه است. و طبعاً نمی‌توان به روایت وی در این باره استناد نمود. (۹)

سخن پایانی

در کتب ملل و نحل از سبئی (بر وزن نظریه) به عنوان یکی از فرقه‌های غلات یاد شده است. چنانکه بغدادی نخستین فرقه از فرقه‌هایی را که منتسب به اسلام‌اند ولی در حقیقت از فرقه‌های اسلامی نیستند، فرقه سبئی دانسته و درباره آن گفته است: «سبئی پیروان عبد الله بن سبا هستند که در حق علی علیه‌السلام غلو کردند، نخست او را پیامبر و سپس خدا خواندند. و جمعی از مردم کوفه دعوت او را پذیرفتند، و هنگامی که خبر آنها به علی علیه‌السلام داده شد، دستور داد آنان را بسوزانند، ولی چون سوزاندن همه آنها را صلاح ندانست، ابن سبا را به سابط مداین تبعید کرد، و پس از آنکه امام به شهادت رسید، وی شهادت آن حضرت را انکار کرد و گفت او به سان عیسی بن مریم علیه‌السلام به آسمان بالا رفته است و بار دیگر به زمین باز خواهد گشت و از دشمنان خود انتقام خواهد گرفت». (۱۰) پس بر فرض که عبد الله بن سبا وجود خارجی داشته است، نقش او در حد تاسیس یکی از فرقه‌های غلات بوده، و هیچ گونه ارتباطی با مذهب شیعه ندارد. در این صورت قبول سبئی به عنوان یکی از فرقه‌هایی که در جهان اسلام پدید آمده است، با انکار وجود شخصی به نام عبد الله بن سبا و آنچه درباره وی در زمان خلافت عثمان در مورد پایه‌گذاری مذهب تشیع از سوی محققان نقل گردید، هیچ گونه منافاتی ندارد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- المذاهب الاسلامیة، ابو زهره، ص ۴۶، نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، دکتر علی سامی النشار، ص ۱۸، السنة و الشيعة، رشید رضا، ص ۴-۶.
- ۲- الغدير، ج ۹، ص ۲۲۰.
- ۳- علی و بنوه، ص ۹۸-۱۰۰، فصل ابن سبا.
- ۴- Bernard Lewis.
- ۵- Wellhausen.
- ۶- Friedlander.
- ۷- نشأة التشيع، ص ۵۷-۵۸.
- ۸- اصل الشيعة و اصولها، ص ۱۰۶.
- ۹- ر. ک: عبد الله بن سبا. تالیف علامه عسکری. اسد حیدر، نویسنده کتاب «الامام الصادق و المذاهب الاربعه» نیز در جلد سوم کتاب خود تحقیق جامعی در این باره دارد. (ص ۴۵۶-۴۹۳).
- ۱۰- الفرق بین الفرق، ص ۲۲۳-۲۲۴.

فرقه‌های شیعه

کتاب: فرق و مذاهب کلامی، ص ۵۹

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

در کتب ملل و نحل، برای شیعه فرقه‌های بسیاری ذکر شده و حتی گفته شده است که حدیث معروف افتراق امت (هفتاد و سه فرقه) بر فرقه‌های شیعه منطبق می‌گردد، ولی باید توجه داشت که اولاً: برخی از این فرقه‌ها مانند غلات و شعب آن و...، حقیقتاً از انشعابات شیعه نبوده و دانشمندان شیعه آنها را تکفیر نموده‌اند، و ثانیاً: حقیقت انشعاب در مذهب شیعه این است که در مسئله امامت، که معرف مکتب تشیع است، اختلافاتی وجود داشته باشد، ولی اختلاف در مسائل اعتقادی دیگر معیار شناخت فرقه‌های شیعه نیست. بر این اساس، ذکر بسیاری از این فرقه‌ها، از قبیل هشامیه، یونسیه، نعمانیه و... به عنوان فرقه شیعه واقع بینانه نیست، ثالثاً: تعداد بسیاری از فرقه‌هایی که در مسئله امامت از آنها یاد شده است، بر فرض واقعیت داشتن آنها، زمان کوتاهی بیش دوام نیاورده و به کلی محو گردیده‌اند، مثلاً پس از شهادت امام عسکری علیه‌السلام فرقه‌های چهارده گانه‌ای برای شیعه نقل گردیده که هیچ اثری از آنان یافت نمی‌شود و حتی واقعیت داشتن آنها نامعلوم است، چنانکه شیخ مفید پس از ذکر فرقه‌های چهارده گانه گفته است:

«در این زمان (۳۷۳ هجری) جز امامیه (اثنا عشری) که به امامت حضرت مهدی (عج) معتقدند، فرقه‌ای وجود ندارد، و فرقه‌های دیگر منقرض شده و جز حکایاتی غیر قابل اعتماد از آنان در دست نیست». (۱)

محقق طوسی نیز پس از اشاره به فرقه‌هایی که در کتاب ملل و نحل برای شیعه ذکر گردیده گفته است:

«اینها اختلافاتی است که درباره شیعه نقل شده است، ولی از اکثر آنها جز در کتابهای غیر قابل اعتماد اثری یافت نمی‌شود، و برخی از این فرقه‌ها مانند غلات و گروهی از باطنیه خارج از اسلام‌اند». (۲)

علامه طباطبائی نیز پس از اشاره به فرقه‌های کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه، فطحیه و واقفیه گفته است:

«دیگر پس از امام هشتم تا امام دوازدهم که نزد اکثریت شیعه، مهدی موعود است، انشعاب قابل توجهی به وجود نیامد، و اگر وقایعی نیز در شکل انشعاب پیش آمده چند روز پیش نپاییده و خود به خود منحل شده است، مانند اینکه جعفر فرزند امام دهم پس از حلت‌برادر خود (امام یازدهم) دعوی امامت کرد و گروهی به وی گرویدند، ولی پس از چند روزی متفرق شدند و جعفر نیز دعوی خود را تعقیب نکرد، و همچنین اختلافات دیگری در میان رجال شیعه در مسائل علمی و فقهی وجود دارد که آنها را از انشعاب مذهبی نباید شمرد» (۳)

فرقه‌های اساسی شیعه

در مورد تعداد فرقه‌های اساسی شیعه (اصول فرقه شیعه) چند قول است:

بغدادی آنها را سه فرقه دانسته است: «زیدیه، کیسانیه و امامیه». وی در آغاز غلات را نیز از انشعابات شیعه دانسته، ولی بعداً یاد آور شده است که چون آنان از اسلام خارج شده‌اند از فرقه‌های اسلامی به شمار نمی‌آیند. (۴)

رازی غلات را نیز بر تعداد آنان افزوده است (۵) و شهرستانی اسماعیلیه را نیز بر شمرده و فرقه‌های اصلی شیعه را پنج فرقه دانسته است. (۶)

محقق طوسی نیز در قواعد العقائد با نظریه بغدادی موافقت نموده و اصول فرقه‌های شیعه را زیدیه، کیسانیه و اثنا عشریه دانسته است. این سه فرقه در وجوب نصب امام بر خدا اتفاق نظر دارند، ولی دو فرقه غلات و اسماعیلیه امامت را واجب «من الله» می‌دانند نه واجب «علی الله». (۷)

قاضی عضد الدین ایجی نیز اصول فرقه‌های شیعه را سه فرقه غلات، زیدیه و امامیه دانسته است. (۸) و بالاخره علامه طباطبائی انشعابات اصلی شیعه را در زیدیه، اسماعیلیه و اثنا عشریه خلاصه کرده است. (۹)

یادآور می‌شویم اگر ملاک در بیان فرقه‌های امامیه یا شیعه کلام شیخ مفید باشد که هر کس قائل به نص در مسئله امامت بوده و علی علیه السلام را امام و جانشین بلا فصل پیامبر بداند امامی و شیعی نامیده می‌شود، سخن شهرستانی جز در مورد غلات صحیح است و امامیه مشتمل بر فرقه‌هایی چون فطحیه و ناووسیه نیز می‌گردد، و اگر ملاک فرقه‌های موجود شیعه است نه آنها که منقرض شده‌اند، در این صورت کلام علامه طباطبائی استوار است.

ما در این بحث، عمده فرقه‌های شیعه را که در مسئله امامت پدید آمده‌اند به اجمال یادآور می‌شویم، ولی از فرقه‌هایی چون هشامیه، یونسیه، زراریه و مانند آن که ربطی به مسئله امامت ندارند بحث نخواهیم کرد و در مورد غلات نیز با نظریه بغدادی موافقیم که آنها در حقیقت جزو هیچ یک از فرقه‌های اسلامی نیستند، و درباره پیروان فرقه‌هایی که منقرض شده، یا در مسائل کلامی آرا و عقاید زیدیه، اسماعیلیه و امامیه را پذیرفته‌اند، به اختصار خواهیم گذشت. در حقیقت محور بحث مشروح ما را فرقه‌های زیدیه، اسماعیلیه و امامیه تشکیل می‌دهند.

- ۱- الفصول المختاره، ص ۳۲۱.
- ۲- تلخیص المحصل، ص ۴۱۳.
- ۳- شیعه در اسلام، ص ۶۱.
- ۴- الفرق بین الفرق، ص ۲۳-۲۱.
- ۵- تلخیص المحصل، ص ۴۰۸.
- ۶- الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۷.
- ۷- قواعد العقائد، ص ۱۱۰.
- ۸- شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۵.
- ۹- شیعه در اسلام، ص ۳۲.

فرقه‌ها

اثنی عشری

کیفیت پیدایش و نشو و نمای شیعه

کتاب: شیعه در اسلام، ص ۲۴
نویسنده: علامه طباطبایی

آغاز پیدایش شیعه و کیفیت آن

آغاز پیدایش «شیعه» را که برای اولین بار به شیعه علی علیه السلام (اولین پیشوا از پیشوایان اهل بیت علیهم السلام) معروف شدند، همان زمان حیات پیغمبر اکرم باید دانست و جریان ظهور و پیشرفت دعوت اسلامی در ۲۳ سال زمان بعثت، موجبات زیادی در بر داشت که طبعاً پیدایش چنین جمعیتی را در میان یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایجاب می‌کرد (۱).

الف: پیغمبر اکرم در اولین روزهای بعثت که به نص قرآن مأموریت یافت که خویشان نزدیکتر خود را به دین خود دعوت کند (۲) صریحاً به ایشان فرمود که هر یک از شما به اجابت دعوت من سبقت گیرد، و زیر و جانشین و وصی من است. علی علیه السلام پیش از همه مبادرت نموده اسلام را پذیرفت و پیغمبر اکرم ایمان او را پذیرفت و وعده‌های خود را (۳) تقبل نمود و عادتاً محال است که رهبر نهضتی در اولین روز نهضت و قیام خود یکی از یاران نهضت را به سمت وزیری و جانشینی به بیگانگان معرفی کند، ولی به یاران و دوستان سر تا پا فداکار خود شناساند یا تنها او را با امتیاز وزیری و جانشینی بشناسد و

بشناساند ولی در تمام دوره زندگی و دعوت خود، او را از وظایف وزیری معزول و احترام مقام جانشینی او را نادیده گرفته و هیچگونه فرقی میان او و دیگران نگذارد.

ب: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به موجب چندین روایت مستفیض و متواتر که سنی و شیعه روایت کرده‌اند تصریح فرموده که علی (۴) علیه السلام در قول و فعل خود از خطا و معصیت مصون است، هر سخنی که گوید و هر کاری که کند با دعوت دینی مطابقت کامل دارد و داناترین (۵) مردم است به معارف و شرایع اسلام.

ج: علی علیه السلام خدمات گرانبهایی انجام داده و فداکاریهای شگفت‌انگیزی کرده بود، مانند خوابیدن در بستر پیغمبر اکرم در شب هجرت (۶) و فتوحاتی که در جنگهای بدر و احد و خندق و خیبر به دست وی صورت گرفته بود که اگر پای وی در یکی از این وقایع در میان نبود، اسلام و اسلامیان به دست دشمنان حق، ریشه کن شده بودند (۷).

د: جریان «غدیر خم» که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا علی علیه السلام را به ولایت عامه مردم نصب و معرفی کرده و او را مانند خود متولی قرار داده بود (۸).

بدیهی است این چنین امتیازات و فضائل اختصاصی دیگر که مورد اتفاق همگان بود (۹) و علاقه مفروطی که پیغمبر اکرم به علی علیه السلام داشت (۱۰)، طبعاً عده‌ای از یاران پیغمبر اکرم را که شیفتگان فضیلت و حقیقت بودند بر این وا میداشت که علی علیه السلام را دوست داشته به دورش گرد آیند و از وی پیروی کنند، چنانکه عده‌ای را بر حسد و کینه آن حضرت وا می‌داشت.

گذشته از همه اینها نام «شیعه علی» و «شیعه اهل بیت» در سخنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بسیار دیده می‌شود (۱۱).

سبب جدا شدن اقلیت شیعه از اکثریت سنی و بروز اختلاف

هواخواهان و پیروان علی علیه السلام نظر به مقام و منزلتی که آن حضرت پیش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و مسلمانان داشت مسلم می‌داشتند که خلافت و مرجعیت پس از رحلت پیغمبر اکرم از آن علی علیه السلام می‌باشد و ظواهر اوضاع و احوال نیز جزء حوادثی که در روزهای بیماری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ظهور پیوست (۱۲) نظر آنان را تأیید می‌کرد.

ولی بر خلاف انتظار آنان درست در حالی که پیغمبر اکرم رحلت فرمود و هنوز جسد مطهرش دفن نشده بود و اهل بیت و عده‌ای از صحابه سرگرم لوازم سوگواری و تجهیزاتی بودند که خبر یافتند عده‌ای دیگر که بعداً اکثریت را بردند با کمال عجله و بی آنکه با اهل بیت و خویشاوندان پیغمبر اکرم و هواداران شان مشورت کنند و حتی کمترین اطلاعی بدهند، از پیش خود در قیافه خیرخواهی، برای مسلمانان خلیفه معین نموده‌اند و علی و یارانش را در برابر کاری انجام یافته قرار داده‌اند (۱۳). علی علیه السلام و هواداران او مانند عباس و زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از فراغ از دفن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اطلاع از جریان امر در مقام انتقاد بر آمده به خلافت انتخابی و کارگردانان آن اعتراض نموده اجتماعاتی نیز کرده‌اند ولی پاسخ شنیدند که صلاح مسلمانان در همین بود (۱۴).

این انتقاد و اعتراف بود که اقلیتی را از اکثریت جدا کرد و پیروان علی علیه السلام را به همین نام «شیعه علی» به جامعه شناسانید و دستگاه خلافت نیز به مقتضای سیاست وقت، مراقب بود که اقلیت نامبرده به این نام معروف نشوند و جامعه به دو

دسته اقلیت و اکثریت منقسم نگردد بلکه خلافت را اجماعی می‌شمردند و معترض را متخلف از بیعت و متخلف از جماعت مسلمانان می‌نامیدند و گاهی با تعبیرات زشت دیگر یاد می‌کردند (۱۵).

البته شیعه همان روزهای نخستین، محکوم سیاست وقت شده نتوانست با مجرد اعتراض، کاری از پیش ببرد و علی علیه السلام نیز به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و نداشتن نیروی کافی دست به یک قیام خونین نزد، ولی جمعیت معترضین از جهت عقیده تسلیم اکثریت نشدند و جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مرجعیت علمی را حق طلق علی علیه السلام می‌دانستند (۱۶) و مراجعه علمی و معنوی را تنها به آن حضرت روا می‌دیدند و به سوی او دعوت می‌کردند (۱۷).

دو مسئله جانشینی و مرجعیت علمی

«شیعه» طبق آنچه از تعالیم اسلامی به دست آورده بود معتقد بود که آنچه برای جامعه در درجه اول اهمیت است، روشن شدن تعالیم اسلام و فرهنگ دینی است (۱۸) و در درجه تالی آن، جریان کامل آنها در میان جامعه می‌باشد.

و به عبارت دیگر اولاً: افراد جامعه به جهان و انسان با چشم واقع بینی نگاه کرده، وظایف انسانی خود را (به طوری که صلاح واقعی است) بدانند و بجا آورند اگر چه مخالف دلخواهشان باشد.

ثانیاً: یک حکومت دینی نظم واقعی اسلامی را در جامعه حفظ و اجرا نماید و به طوری که مردم کسی را جز خدا نپرستند و از آزادی کامل و عدالت فردی و اجتماعی بر خوردار شوند، و این دو مقصود به دست کسی باید انجام یابد که عصمت و مصونیت خدایی داشته باشد و گرنه ممکن است کسانی مصدر حکم یا مرجع علم قرار گیرند که در زمینه وظایف محوله خود، از انحراف فکر یا خیانت سالم نباشد و تدریجاً ولایت عادلانه آزادیبخش اسلامی به سلطنت استبدادی و ملک کسریایی و قیصری تبدیل شود و معارف پاک دینی مانند معارف ادیان دیگر دستخوش تحریف و تغییر دانشمندان بلهوس و خودخواه گردد و تنها کسی که به تصدیق پیغمبر اکرم در اعمال و اقوال خود مصیب و روش او با کتاب خدا و سنت پیغمبر مطابقت کامل داشت همان علی علیه السلام بود (۱۹).

و اگر چنانچه اکثریت می‌گفتند قریش با خلافت حقه علی مخالف بودند، لازم بود مخالفین را بحق وادارند و سرکشان را به جای خود بنشانند چنانکه با جماعتی که در دادن زکات امتناع داشتند، جنگیدند و از گرفتن زکات صرفنظر نکردند نه اینکه از ترس مخالفت قریش، حق را بکشند.

آری آنچه شیعه را از موافقت با خلافت انتخابی باز داشت، ترس از دنباله ناگوار آن یعنی فساد روش حکومت اسلامی و انهدام اساس تعلیمات عالیه دین بود، اتفاقاً جریان بعدی حوادث نیز این عقیده (یا پیش بینی) را روز به روز روشنتر می‌ساخت و در نتیجه شیعه نیز در عقیده خود استوارتر می‌گشت و با اینکه در ظاهر با نفرات ابتدائی انگشت شمار خود به هضم اکثریت رفته بود و در باطن به اخذ تعالیم اسلامی از اهل بیت و دعوت به طریقه خود، اصرار می‌ورزیدند در عین حال برای پیشرفت و حفظ قدرت اسلام، مخالفت علنی نمی‌کردند و حتی افراد شیعه، دوش به دوش اکثریت به جهاد می‌رفتند و در امور عامه دخالت می‌کردند و شخص علی علیه السلام در موارد ضروری، اکثریت را به نفع اسلام راهنمایی می‌نمود (۲۰).

روش سیاسی خلافت انتخابی و مغایرت آن با نظر شیعه

«شیعه» معتقد بود که شریعت آسمانی اسلام که مواد آن در کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم روشن شده تا روز قیامت به اعتبار خود باقی و هرگز قابل تغییر نیست (۲۱) و حکومت اسلامی با هیچ عذری نمی‌تواند از اجرای کامل آن سرپیچی نماید، تنها وظیفه حکومت اسلامی این است که با شورا در شعاع شریعت به سبب مصلحت وقت، تصمیماتی بگیرد ولی در این جریان، به

علت بیعت سیاست آمیز شیعه و همچنین از جریان حدیث دوات و قرطاس که در آخرین روزهای بیماری پیغمبر اکرم اتفاق افتاد، پیدا بود که گردانندگان و طرفداران خلافت انتخابی معتقدند که کتاب خدا مانند یک قانون اساسی محفوظ بماند ولی سنت و بیانات پیغمبر اکرم را در اعتبار خود ثابت نمی‌دانند بلکه معتقدند که حکومت اسلامی می‌تواند به سبب اقتضای مصلحت، از اجرای آنها صرف‌نظر نماید. و این نظر با روایتهای بسیاری که بعداً در حق صحابه نقل شد (صحابه مجتهدند و در اجتهاد و مصلحت بینی خود اگر اصابت کنند مأجور و اگر خطا کنند معذور می‌باشند) تأیید گردید و نمونه بارز آن وقتی اتفاق افتاد که خالد بن ولید یکی از سرداران خلیفه، شبانه در منزل یکی از معاریف مسلمانان «مالک بن نویره» مهمان شد و مالک را غافلگیر نموده، کشت و سرش را در اجاق گذاشت و سوزانید و همان شب با زن مالک همبستر شد! و به دنبال این جنایتهای شرم آورد، خلیفه به عنوان اینکه حکومت وی به چنین سرداری نیازمند است، مقررات شریعت را در حق خالد اجرا نکرد (۲۲) !!

و همچنین خمس را از اهل بیت و خویشان پیغمبر اکرم بردند (۲۳) و نوشتن احادیث پیغمبر اکرم به کلی قدغن شد و اگر در جای حدیث مکتوب کشف یا از کسی گرفته می‌شد آن را ضبط کرده می‌سوزانیدند (۲۴) و این قدغن در تمام زمان خلفای راشدین تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی (۹۹-۱۰۲) استمرار داشت (۲۵) و در زمان خلافت خلیفه دوم (۱۳-۲۵ ق) این سیاست روشنتر شد و در مقام خلافت، عده‌ای از مواد شریعت را مانند حج تمتع و نکاح متعه و گفتن «حی علی خیر العمل» در اذان نماز ممنوع ساخت (۲۶) و نفوذ سه اطلاق را دایر کرد و نظایر آنها (۲۷) .

در خلافت وی بود که بیت المال در میان مردم با تفاوت تقسیم شد (۲۸) که بعداً در میان مسلمانان اختلاف طبقاتی عجیب و صحنه‌های خونین دهشتناکی به وجود آورد و در زمان وی معاویه در شام با رسومات سلطنتی کسری و قیصر حکومت می‌کرد و خلیفه او را کسرای عرب می‌نامید و متعرض حالش نمی‌شد.

خلیفه دوم به سال ۲۳ هجری قمری به دست غلامی ایرانی کشته شد و طبق رأی اکثریت شورای شش نفری که به دستور خلیفه منعقد شد، خلیفه سوم زمام امور را به دست گرفت. وی در عهد خلافت خود خویشاوندان اموی خود را بر مردم مسلط ساخته در حجاز و عراق و مصر و سایر بلاد اسلامی زمام امور را به دست ایشان سپرد (۲۹) ایشان بنای بی‌بند و باری گذاشته آشکارا به ستم و بیداد و فسق و فجور و نقص قوانین جاریه اسلامی پرداختند، سیل شکایتها از هر سوی به دار الخلافه سرازیر شد، ولی خلیفه که تحت تأثیر کنیزان اموی خود و خاصه مروان بن حکم (۳۰) قرار داشت، به شکایتهای مردم ترتیب اثر نمی‌داد بلکه گاهی هم دستور تشدید و تعقیب شاکیان را صادر می‌کرد (۳۱) و بالأخره به سال ۳۵ هجری، مردم بر وی شوریدند و پس از چند روز محاصره و زد و خورد، وی را کشتند.

خلیفه سوم در عهد خلافت خود حکومت شام را که در رأس آن از خویشاوندان اموی او معاویه قرار داشت، بیش از پیش تقویت می‌کرد و در حقیقت سنگینی خلافت، در شام متمرکز بود و تشکیلات مدینه که دار الخلافه بود جز صورتی در بر نداشت (۳۲) خلافت خلیفه اول با انتخاب اکثریت صحابه و خلیفه دوم با وصیت خلیفه اول و خلیفه سوم با شورای شش نفری که اعضا و آیین نامه آن را خلیفه دوم تعیین و تنظیم کرده بود، مستقر شد. و روی هم رفته سیاست سه خلیفه که ۲۵ سال خلافت کردند در اداره امور این بود که قوانین اسلامی بر طبق اجتهاد و مصلحت وقت که مقام خلافت تشخیص دهد، در جامعه اجرا شود و در معارف اسلامی این بود که تنها قرآن بی‌اینکه تفسیر شود یا مورد کنجکاوی قرار گیرد خوانده شود و بیانات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (حدیث) بی‌اینکه روی کاغذ بیاید روایت شود و از حدود زبان و گوش تجاوز نکند.

کتابت، به قرآن کریم انحصار داشت و در حدیث ممنوع بود (۳۳) پس از جنگ یمامه که در سال دوازده هجری قمری خاتمه یافت و گروهی از صحابه که قاری قرآن بودند در آن جنگ کشته شدند، عمر بن الخطاب به خلیفه اول پیشنهاد می‌کند که

آیات قرآن در یک مصحف جمع آوری شود، وی در پیشنهاد خود می‌گوید اگر جنگی رخ دهد و بقیه حاملان قرآن کشته شوند، قرآن از میان ما خواهد رفت، بنابر این، لازمست آیات قرآنی را در یک مصحف جمع آوری کرده به قید کتابت در بیاوریم (۳۴)، این تصمیم را درباره قرآن کریم گرفتند با اینکه حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که تالی قرآن بود نیز با همان خطر تهدید می‌شد و از مفاسد نقل به معنا و زیاده و نقیصه و جعل و فراموشی در امان نبود ولی توجهی به نگهداری حدیث نمی‌شد بلکه کتابت آن ممنوع و هر چه به دست می‌افتاد سوزانیده می‌شد تا در اندک زمانی کار به جایی کشید که در ضروریات اسلام مانند نماز، روایات متضاد به وجود آمد و در سایر رشته‌های علوم در این مدت قدمی بر داشته نشد و آنهمه تقدیس و تمجید که در قرآن و بیانات پیغمبر اکرم نسبت به علم و تأکید و ترغیب در توسعه علوم وارد شده بی اثر ماند و اکثریت مردم سرگرم فتوحات پی در پی اسلام و دلخوش به غنایم فزون از حد که از هر سو به جزیره العرب سرازیر می‌شد، بودند و دیگر عنایتی به علوم خاندان رسالت که سر سلسله‌شان علی علیه السلام بود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را آشناترین مردم به معارف اسلام و مقاصد قرآن معرفی کرده بود نشد، حتی در قضیه جمع قرآن (با اینکه می‌دانستند پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مدتی در کنج خانه نشستند و مصحف را جمع آوری نموده است) وی را مداخله ندادند حتی نام او را نیز به زبان نیاوردند (۳۵).

اینها و نظایر اینها اموری بود که پیروان علی علیه السلام را در عقیده خود راسختر و نسبت به جریان امور، هشیارتر می‌ساخت و روز به روز بر فعالیت خود می‌افزودند. علی نیز که دستش از تربیت عمومی مردم کوتاه بود به تربیت خصوصی افراد می‌پرداخت.

در این ۲۵ سال، سه تن از چهار نفر یاران علی علیه السلام که در همه احوال در پیروی او ثابت قدم بودند (سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد) در گذشتند ولی جمعی از صحابه و گروه انبوهی از تابعین در حجاز و یمن و عراق و غیر آنها در سلک پیروان علی درآمدند و در نتیجه پس از کشته شدن خلیفه سوم، از هر سوی به آن حضرت روی نموده و به هر نحو بود با وی بیعت کردند و وی را برای خلافت برگزیدند.

انتهای خلافت به امیر المؤمنین علی (ع) و روش آن حضرت خلافت علی علیه السلام در اواخر سال ۳۵ هجری قمری شروع شد و تقریباً چهار سال و پنج ماه ادامه یافت. علی علیه السلام در خلافت، رویه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را معمول می‌داشت (۳۶) و غالب تغییراتی را که در زمان خلافت پیشینیان پیدا شده بود به حالت اولی برگردانید و عمال نالایق را که زمام امور را در دست داشتند از کار بر کنار کرد (۳۷). و در حقیقت یک نهضت انقلابی بود و گرفتاریهای بسیاری در بر داشت.

علی علیه السلام نخستین روز خلافت در سخنرانی که برای مردم نمود چنین گفت: «آگاه باشید! گرفتاری که شما مردم هنگام بعثت پیغمبر خدا داشتید امروز دوباره به سوی شما برگشته و دامنگیرتان شده است. باید درست زیر و روی شوید و صاحبان فضیلت که عقب افتاده‌اند پیش افتند و آنان که به ناروا پیشی می‌گرفتند، عقب افتند (حق است و باطل و هر کدام اهلی دارد باید از حق پیروی کرد) اگر باطل بسیار است چیز تازه‌ای نیست و اگر حق کم است گاهی کم نیز پیش می‌افتند و امید پیشرفت نیز هست. البته کم اتفاق می‌افتد که چیزی که پشت به انسان کند دوباره برگشته و روی نماید» (۳۸).

علی علیه السلام به حکومت انقلابی خود ادامه داد و چنانکه لازمه طبیعت هر نهضت انقلابی است، عناصر مخالف که منافعشان به خطر می‌افتد از هر گوشه و کنار سر به مخالفت بر افراشتند و به نام خونخواهی خلیفه سوم، جنگهای داخلی خونینی بر پا کردند که تقریباً در تمام مدت خلافت علی علیه السلام ادامه داشت به نظر شیعه، مسبب این جنگهای داخلی جز منافع شخصی منظوری نداشتند و خونخواهی خلیفه سوم، دستاویز عوامفریبانه‌ای بیش نبود و حتی سوء تفاهم نیز در کار نبود (۳۹). سبب جنگ اول که «جنگ جمل» نامیده می‌شود، غائله اختلاف طبقاتی بود که از زمان خلیفه دوم در تقسیم

مختلف بیت المال پیدا شده بود، علی علیه السلام پس از آنکه به خلافت شناخته شد، مالی در میان مردم بالسویه قسمت فرمود (۴۰) چنانکه سیرت پیغمبر اکرم نیز همانگونه بود و این روش زیر و طلحه را سخت بر آشت و بنای ترمذ گذاشتند و به نام زیارت کعبه، از مدینه به مکه رفتند و ام المؤمنین عایشه را که در مکه بود و با علی علیه السلام میانه خوبی نداشت با خود همراه ساخته به نام خونخواهی خلیفه سوم، نهضت و جنگ خونین جمل را بر پا کردند (۴۱).

با اینکه همین طلحه و زبیر هنگام محاصره و قتل خلیفه سوم در مدینه بودند از وی دفاع نکردند (۴۲) و پس از کشته شدن وی اولین کسی بودند که از طرف خود و مهاجرین با علی بیعت کردند (۴۳) و همچنین ام المؤمنین عایشه خود از کسانی بود که مردم را به قتل خلیفه سوم تحریص می کرد (۴۴) و برای اولی بار که قتل خلیفه سوم را شنید به وی دشنام داد و اظهار مسرت نمود. اساساً مسببین اصلی قتل خلیفه، صحابه بودند که از مدینه به اطراف نامه‌ها نوشته مردم را بر خلیفه می‌شورانیدند.

سبب جنگ دوم که جنگ صفین نامیده می‌شود و یک سال و نیم طول کشید، طمعی بود که معاویه در خلافت داشت و به عنوان خونخواهی خلیفه سوم این جنگ را بر پا کرد و بیشتر از صد هزار خون ناحق ریخت و البته معاویه در این جنگ حمله می‌کرد نه دفاع، زیرا خونخواهی هرگز به شکل دفاع صورت نمی‌گیرد.

عنوان این جنگ «خونخواهی خلیفه سوم» بود با اینکه خود خلیفه سوم در آخرین روزهای زندگی خود برای دفع آشوب از معاویه استمداد نمود وی با لشگری از شام به سوی مدینه حرکت نموده آنقدر عمداً در راه توقف کرد تا خلیفه را کشتند آنگاه به شام برگشته به خونخواهی خلیفه قیام کرد (۴۵).

و همچنین پس از آنکه علی علیه السلام شهید شد و معاویه خلافت را قبضه کرد، دیگر خود خلیفه سوم را فراموش کرده، قتله خلیفه را تعقیب نکرد!!

پس از جنگ صفین، جنگ نهروان در گرفت، در این جنگ جمعی از مردم که در میانشان صحابی نیز یافت می‌شد، در اثر تحریکات معاویه در جنگ صفین به علی علیه السلام شوریدند و در بلاد اسلامی به آشوبگری پرداخته هر جا از طرفداران علی علیه السلام می‌یافتند می‌کشتند، حتی شکم زنان آبستن را پاره کرده جنینها را بیرون آورده سر می‌بردند (۴۶).

علی علیه السلام این غائله را نیز خوابانید ولی پس از چندی در مسجد کوفه در سر نماز به دست برخی از این خوارج شهید شد.

بهره‌ای که شیعه از خلافت پنجساله علی (ع) برداشت

علی علیه السلام در خلافت چهار سال و نه ماهه خود اگر چه نتوانست اوضاع درهم ریخته اسلامی را کاملاً به حال اولی که داشت برگرداند ولی از سه جهت عمده موفقیت حاصل کرد:

اسبه واسطه سیرت عادل خود، قیافه جذاب سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به مردم، خاصه به نسل جدید نشان داد، وی در برابر شوکت کسریایی و قیصری معاویه در زی فقرا و مانند یکی از بینواترین مردم زندگی می‌کرد. وی هرگز دوستان و خویشاوندان و خاندان خود را بر دیگران مقدم نداشت و توانگری را به گدایی و نیرومندی را به ناتوانی ترجیح نداد.

۲- آن همه گرفتاریهای طاقت فرسا و سرگرم کننده، ذخایر گرانبهای از معارف الهیه و علوم حقه اسلامی را میان مردم به یادگار گذاشت.

مخالفین علی علیه السلام می‌گویند: وی مرد شجاعت بود نه مرد سیاست، زیرا او می‌توانست در آغاز خلافت خود، با عناصر مخالف، موقتاً از در آشتی و صفا در آمده آنان را با مداهنه راضی و خشنود نگهدارد و بدین وسیله خلافت خود را تحکیم کند سپس به قلع و قمعشان بپردازد.

ولی اینان این نکته را نادیده گرفته‌اند که خلافت علی یک نهضت انقلابی بود و نهضت‌های انقلابی باید از مداهنه و صورت سازی دور باشد. مشابه این وضع در زمان بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز پیش آمد و کفار و مشرکین بارها به آن حضرت پیشنهاد سازش دادند و اینکه آن حضرت به خدایانشان متعرض نشود ایشان نیز کاری با دعوت وی نداشته باشند ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نپذیرفت با اینکه می‌توانست در آنروزهای سخت، مداهنه و سازش کرده موقعیت خود را تحکیم نماید، سپس به مخالفت دشمنان قد علم کند. اساساً دعوت اسلامی هرگز اجازه نمی‌دهد که در راه زنده کردن حقی، حق دیگری کشته شود یا باطلی را با باطل دیگری رفع نمایند و آیات زیادی در قرآن کریم در این باره موجود است (۴۷).

گذشته از اینکه مخالفین علی در باره پیروزی و رسیدن به هدف خود از هیچ جرم و جنایت و نقض قوانین صریح اسلام (بدون استثنا) فرو گذاری نمی‌کردند و هر لکه را به نام اینکه صحابی هستند و مجتهدند، می‌شستند ولی علی به قوانین اسلام پایبند بود.

از علی علیه السلام در فنون متفرقه عقلی و دینی و اجتماعی نزدیک به یازده هزار کلمات قصار ضبط شده (۴۸) و معارف اسلام را (۴۹) در سخنرانیهای خود با بلیغترین لهجه و روانترین بیان ایراد نموده (۵۰) وی دستور زبان عربی را وضع کرد و اساس ادبیات عربی را بنیاد نهاد. وی اول کسی است در اسلام که در فلسفه الهی غور کرده (۵۱) به سبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفت و مسائلی را که تا آن روز در میان فلاسفه جهان، مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده و در این باب بحدی عنایت به خرج می‌داد که در بحبوحه (۵۲) جنگها به بحث علمی می‌پرداخت.

۳- گروه انبوهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت کرد (۵۳) که در میان ایشان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند «اویس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری» وجود دارند که در میان عرفای اسلامی، مصادر عرفان شناخته شده‌اند و عده‌ای مصادر اولیه علم فقه و کلام و تفسیر و قرائت و غیر آنها می‌باشند.

انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت موروثی

پس از شهادت امیر المؤمنین علی علیه السلام به موجب وصیت آن حضرت و بیعت مردم، حضرت حسن بن علی علیهما السلام که پیش شیعه دوازده امامی، امام دوم می‌باشد متصدی خلافت شد ولی معاویه آرام ننشسته به سوی عراق که مقر خلافت بود لشکر کشیده با حسن بن علی به جنگ پرداخت.

وی با دسیسه‌های مختلف و دادن پولهای گزاف، تدریجاً یاران و سرداران حسن بن علی را فاسد کرده بالأخره حسن بن علی را مجبور نمود که به عنوان صلح، خلافت را به وی واگذار کند و حسن بن علی نیز خلافت را به این شرط که پس از در گذشت معاویه، به وی برگردد و به شیعیان تعرض نشود، به معاویه واگذار نمود (۵۴).

در سال چهل هجری، معاویه بر خلافت اسلامی استیلا یافت و بلافاصله به عراق آمده در سخنرانی که کرد به مردم اخطار نمود و گفت: «من با شما سر نماز و روزه نمی‌جنگیدم بلکه می‌خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم» (۵۵)!!

و نیز گفت: «پیمانی که با حسن بستم لغو و زیر پای من است!!» (۵۶) معاویه با این سخن اشاره می‌کرد که سیاست را از دیانت جدا خواهد کرد و نسبت به مقررات دینی، ضمانتی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگهداشتن حکومت خود به کار خواهد بست و البته روشن است که چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است نه خلافت و جانشینی پیغمبر خدا. و از اینجا بود که بعضی از کسانی که به حضور وی بار یافتند به عنوان پادشاهی سلامش دادند (۵۷) و خودش نیز در برخی از مجالس خصوصی، از حکومت خود با ملک و پادشاهی تعبیر می‌کرد (۵۸) اگر چه در ملاء عام خود را خلیفه معرفی می‌نمود.

و البته پادشاهی که بر پایه زور استوار باشد وراثت را به دنبال خود دارد و بالأخره نیز به نیت خود جامه عمل پوشانید و پسر خود یزید را که جوانی بی‌بند و بار بود و کمترین شخصیت دینی نداشت، ولایت عهدی داده به جانشینی خود برگزید (۵۹) و آن همه حوادث ننگین را به بار آورد.

معاویه با بیان گذشته خود اشاره می‌کرد که نخواهد گذاشت حسن علیه السلام پس از وی به خلافت برسد، یعنی در خصوص خلافت بعد از خود، فکری دیگر دارد و آن همان بود که حسن علیه السلام را با سم شهید کرد (۶۰) و راه را برای فرزند خود یزید هموار ساخت. معاویه با الغای پیمان نامبرده می‌فهمانید که هرگز نخواهد گذاشت شیعیان اهل بیت در محیط امن و آسایش بسر برند و کما فی السابق به فعالیتهای دینی خود ادامه دهند و همین معنا را نیز جامه عمل پوشانید (۶۱).

وی اعلام نمود که هر کس در مناقب اهل بیت حدیثی نقل کند هیچگونه مصونیتی در جان و مال و عرض خود نخواهد (۶۲) داشت و دستور داد هر که در مدح و منقبت سایر صحابه و خلفا حدیثی بیاورد، جایزه کافی بگیرد و در نتیجه اخبار بسیاری در مناقب صحابه جعل شد (۶۳) و دستور داد در همه بلاد اسلامی در منابر به علی علیه السلام ناسزا گفته شود (و این دستور تا زمان عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی «۹۹-۱۰۱» اجرا می‌شد) وی به دستگیری عمال و کارگردانان خود که جمعی از ایشان صحابی بودند، خواص شیعه علی علیه السلام را کشت و سر برخی از آنان را به نیزه زده در شهرها گردانیدند و عموم شیعیان را در هر جا بودند به ناسزا و بیزاری از علی تکلیف می‌کرد و هر که خود داری می‌کرد به قتل می‌رسید (۶۴).

سخت‌ترین روزگار برای شیعه

سخت‌ترین زمان برای شیعه در تاریخ تشیع، همان زمان حکومت بیست ساله معاویه بود که شیعه هیچگونه مصونیتی نداشت و اغلب شیعیان اشخاص شناخته شده و مارک دار بودند و دو تن از پیشوایان شیعه (امام دوم و امام سوم) که در زمان معاویه بودند، کمترین وسیله‌ای برای برگردانیدن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند حتی امام سوم شیعه که در شش ماه اول سلطنت یزید، قیام کرد با همه یاران و فرزندان خود شهید شد، در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می‌زیست تمکن این اقدام را نیز نداشت.

اکثریت تسنن، این همه کشتارهای ناحق و بی‌بند و باریها را که به دست صحابه و خاصه معاویه و کارگردانان وی انجام یافته است، توجیه می‌کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، صحابه مجتهدند و معذور و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سر بزند معفو است!!! ولی شیعه این عذر را نمی‌پذیرد، زیرا:

اولاً: معقول نیست یک رهبر اجتماعی مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای احیای حق و عدالت و آزادی بر پا خاسته و جمعی را هم عقیده خود گرداند که همه هستی خود را در راه این منظور مقدس گذاشته آن را لباس تحقق بخشند

و وقتی که به منظور خود نایل شد، یاران خود را نسبت به مردم و قوانین مقدسه خود آزادی مطلق بخشید و هر گونه حقکشی و تبهکاری و بی بند و باری را از ایشان معفو داند، یعنی با دست و ابزاری که بنایی را بر پا کرده با همان دست و ابزار آن را خراب کند.

و ثانیاً: این روایات که صحابه را تقدیس و اعمال ناروا و غیر مشروع آنان را تصحیح می‌کند و ایشان را آمرزیده و مصون معرفی می‌نماید از راه خود صحابه به ما رسیده و به روایت ایشان نسبت داده شده است و خود صحابه به شهادت تاریخ قطعی با همدیگر معامله مصونیت و معذوریت نمی‌کردند، صحابه بودند که دست به کشتار و سب و لعن و رسوا کردن همدیگر گشودن و هرگز کمترین اغماض و مسامحه‌ای در حق همدیگر روا نمی‌داشتند.

بنابر آنچه گذشت، به شهادت عمل خود صحابه، این روایات صحیح نیستند و اگر صحیح باشند مقصود از آنها معنای دیگری است غیر از مصونیت و تقدیس قانونی صحابه.

و اگر فرضا خدای متعال در کلام خود، روزی از صحابه در برابر خدمتی که در اجرای فرمان او کرده‌اند اظهار (۶۵) رضایت فرماید، معنای آن، تقدیر از فرمانبرداری گذشته آنان است نه اینکه در آینده می‌توانند هر گونه نافرمانی که دلشان می‌خواهد بکنند.

استقرار سلطنت بنی امیه

سال شصت هجری قمری معاویه در گذشت و پسرش یزید طبق بیعتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود زمان حکومت اسلامی را در دست گرفت.

یزید به شهادت تاریخ، هیچگونه شخصیت دینی نداشت، جوانی بود حتی در زمان حیات پدر، اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نمی‌کرد و جز عیاشی و بی بند و باری و شهوترانی سرش نمی‌شد و در سه سال حکومت خود، فجایعی راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام با آن همه فتنه‌ها که گذشته بود، سابقه نداشت.

سال اول، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود با فرزندان و خویشان و یارانش با فجیعترین وضعی کشت و زنان و کودکان و اهل بیت پیغمبر را به همراه سرهای بریده شهدا در شهرها گردانید (۶۶) و در سال دوم، «مدینه» را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز به لشکریان خود مباح ساخت (۶۷) و سال سوم، «کعبه مقدسه» را خراب کرده و آتش زد!! (۶۸) و پس از یزید، آل مروان از بنی امیه زمام حکومت اسلامی را سبه تفصیلی که در تواریخ ضبط شده در دست گرفتند حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت، روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در جامعه اسلامی جز یک امپراطوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر آن گذاشته شده بود، حکومت نمی‌کرد و در دوره حکومت اینان کار به جایی کشید که خلیفه وقت (ولید بن یزید) که جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یگانه حامی دین شمرده می‌شد، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرقه‌ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوش گذرانی بپردازد (۶۹) !!

خلیفه وقت [ولید بن یزید] قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که خطاب به قرآن انشاء کرد گفت: روز قیامت که پیش خدای خود حضور می‌یابی بگوی خلیفه مرا پاره کرد!! (۷۰) البته شیعه که اساسا اختلاف نظر اساسی‌شان با اکثریت تسنن در سر دو مسئله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بود، در این دوره تاریک، روزگاری تلخ و دشواری می‌گذرانیدند ولی شیوه بیدادگری و بی بند و باری حکومت‌های وقت و قیافه مظلومیت و تقوا و طهارت پیشوایان اهل بیت آنان را روز به روز در

عقایدشان استوارتر می‌ساخت و مخصوصاً شهادت دلخراش حضرت حسین پیشوای سوم شیعه در توسعه یافتن تشیع و بویژه در مناطق دور از مرکز خلافت، مانند عراق و یمن و ایران کمک بسزایی کرد.

گواه این سخن این است که در زمان امامت پیشوای پنجم شیعه که هنوز قرن اول هجری تمام نشده و چهل سال از شهادت امام سوم گذشته بود، به مناسبت اختلال و ضعفی که در حکومت اموی پیدا شده بود، شیعه از اطراف کشور اسلامی مانند سیل به دور پیشوای پنجم ریخته به اخذ حدیث و تعلم معارف دینی پرداختند (۷۱). هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چند نفر از امرای دولت شهر قم را در ایران بنیاد نهاده و شیعه نشین کردند (۷۲) ولی در عین حال شیعه به حسب دستور پیشوایان خود، در حال تقیه و بدون تظاهر به مذهب زندگی می‌کردند.

بارها در اثر کثرت فشار و سادات علوی بر ضد بیدادگریهای حکومت قیام کردند ولی شکست خوردند و بالأخره جان خود را در این راه گذاشتند و حکومت بی‌پروای وقت در پامال کردن شان فروگذاری نکرد. جسد زید را که پیشوای شیعه زیدیه بود از قبر بیرون آورده به دار آویختند و سه سال بر سر دار بود، پس از آن پایین آورده و آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند!! (۷۳) به نحوی که اکثر شیعه معتقدند امام چهارم و پنجم نیز به دست بنی امیه با سم در گذشتند (۷۴) و درگذشت امام دوم و سوم نیز به دست آنان بود. فجایع اعمال امویان به حدی فاحش و بی‌پرده بود که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفا را عموماً مفترض الطاعه می‌دانستند ناگزیر شده خلفا را به دون دسته تقسیم کردند. خلفای راشدین که چهار خلیفه اول پس از رحلت پیغمبر اکرم می‌باشند (ابو بکر و عمر و عثمان و علی) و خلفای غیر راشدین که از معاویه شروع می‌شود.

امویین در دوران حکومت خود در اثر بیدادگری و بی بند و باری به اندازه‌ای نفرت عمومی را جلب کرده بودند که پس از شکست قطعی و کشته شدن آخرین خلیفه اموی، دو پسر وی با جمعی از خانواده خلافت از دار الخلافه گریختند و به هر جا روی آوردند پناهشان ندادند، بالأخره پس از سرگردانیهای بسیار که در بیابانهای نوبه و حبشه و بجاوه کشیدند و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند، به جنوب یمن در آمدند و به در یوزگی خرج راهی از مردم تحصیل کرده و درزی حمالان عازم مکه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید گردیدند (۷۵).

شیعه در قرن دوم هجری

در اواخر ثلث اول قرن دوم هجری، به دنبال انقلابات و جنگهای خونینی که در اثر بیدادگری و بد رفتاریهای بنی امیه در همه جای کشورهای اسلامی ادامه داشت، دعوتی نیز به نام اهل بیت پیغمبر اکرم در ناحیه خراسان ایران پیدا شده، متصدی دعوت «ابو مسلم مروزی» سرداری ایرانی بود که به ضرر خلافت اموی قیام کرد و شروع به پیشرفت نمود تا دولت اموی را بر انداخت (۷۶). این نهضت و انقلاب اگر چه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می‌گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهدای اهل بیت را داشت و حتی از مردم برای یک مرد پسندیده از اهل بیت (سربسته) بیعت می‌گرفتند با اینهمه به دستور مستقیم یا اشاره پیشوایان شیعه نبود، به گواهی اینکه وقتی که «ابو مسلم» بیعت خلافت را به امام ششم شیعه امامیه در مدینه عرضه داشت، وی جدا رد کرد و فرمود: «تو از مردان من نیستی و زمان نیز زمان من نیست» (۷۷).

بالأخره بنی عباس به نام اهل بیت خلافت را ربودند (۷۸) و در آغاز کار روزی چند به مردم و علویین روی خوش نشان دادند حتی به نام انتقام شهدای علویین، بنی امیه را قتل عام کردند و قبور خلفای بنی امیه را شکافته هر چه یافتند آتش زدند (۷۹) ولی دیری نگذشت که شیوه ظالمانه بنی امیه را پیش گرفتند و در بیدادگری و بی بند و باری هیچگونه فروگذاری نکردند.

«ابو حنیفه» رئیس یکی از چهار مذهب اهل تسنن به زندان منصور رفت (۸۰) و شکنجه‌ها دید و «ابن حنبل» رئیس یکی از چهار مذهب، تازیانه خورد (۸۱) و امام ششم شیعه امامیه پس از آزار و شکنجه بسیار، با سم درگذشت (۸۲) و علویین را دسته دسته گردن می‌زدند یا زنده زنده دفن می‌کردند یا لای دیوار یا زیر ابنیه دولتی می‌گذاشتند.

«هارون» خلیفه عباسی که در زمان وی امپراطوری اسلامی به اوج قدرت و وسعت خود رسیده بود و گاهی خلیفه به خورشید نگاه می‌کرد و آن را مخاطب ساخته می‌گفت به هر کجا می‌خواهی بتاب که به جایی که از ملک من بیرون است نخواهی تابید!! از طرفی لشکریان وی در خاور و باختر جهان پیش می‌رفتند ولی از طرفی در جسر بغداد که در چند قدمی قصر خلیفه بود، بی‌اطلاع و بی‌اجازه خلیفه، مأمور گذاشته از عابرین حق عبور می‌گرفتند، حتی روزی خود خلیفه که می‌خواست از جسر عبور کند، جلوی او را گرفته حق العبور مطالبه کردند! (۸۳) یک مغنی با خواندن دو بیت شهوت انگیز، «امین» خلیفه عباسی را سر شهوت آورد، امین سه میلیون درهم نقره به وی بخشید، مغنی از شادی خود را به قدم خلیفه انداخته گفت: یا امیر المؤمنین!! این همه پول را به من می‌بخشی؟ خلیفه در پاسخ گفت اهمیت‌ی ندارد ما این پول را از یک ناحیه ناشناخته کشور می‌گیریم!! (۸۴) ثروت سرسام آوری که همه ساله از اقطار کشورهای اسلامی به عنوان بیت المال مسلمین به دار الخلافه سرازیر می‌شد، به مصرف هوسرانی و حقکشی خلیفه وقت می‌رسید، شماره کنیزان، پریش و دختران و پسران زیبا در دربار خلفای عباسی به هزاران می‌رسید!!

وضع شیعه از انقراض دولت اموی و روی کار آمدن بنی عباس، کوچکترین تغییری پیدا نکرد جز اینکه دشمنان بیدادگری وی تغییر اسم دادند.

شیعه در قرن سوم هجری

با شروع قرن سوم، شیعه نفس تازه‌ای کشید و سبب آن اولاً: این بود که کتب فلسفی و علمی بسیاری از زبان یونانی و سریانی و غیر آنها به زبان عربی ترجمه شد و مردم به تعلیم علوم عقلی و استدلالی هجوم آوردند. علاوه بر آن «مأمون» خلیفه عباسی (۱۹۵-۲۱۸) معتزلی مذهب به استدلال عقلی در مذهب علاقه‌مند بود و در نتیجه به تکلم استدلالی در ادیان و مذاهب رواج تام و آزادی کامل داده بود و علما و متکلمین شیعه از این آزادی استفاده کرده در فعالیت علمی و در تبلیغ مذهب اهل بیت فروگذاری نمی‌کردند (۸۵).

و ثانیاً: مأمون عباسی به اقتضای سیاست خود به امام هشتم شیعه امامیه ولایت عهد داده بود و در اثر آن علویین و دوستان اهل بیت تا اندازه‌ای از تعرض اولیای دولت مصون بوده و کم و بیش از آزادی بهره‌مند بودند ولی باز دیری نگذشت که دم برنده شمشیر به سوی شیعه برگشت و شیوه فراموش شده گذشتگان به سراغشان آمد، خاصه در زمان متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷ هجری) که مخصوصاً با علی و شیعیان وی دشمنی خاصی داشت و هم به امرویی بود که مزار امام سوم شیعه امامیه را در کربلا با خاک یکسان کردند (۸۶).

شیعه در قرن چهارم هجری

در قرن چهارم هجری عواملی به وجود آمد که برای وسعت یافتن تشیع و نیرومند شدن شیعه کمک به سزایی می‌کرد که از آن جمله سستی ارکان خلافت بنی عباسی و ظهور پادشاهان «آل بویه» بود.

پادشاهان «آل بویه» که شیعه بودند، کمال نفوذ را در مرکز خلافت که بغداد بود و همچنین در خود خلیفه داشتند (۸۷) و این قدرت قابل توجه به شیعه اجازه می‌داد که در برابر مدعیان مذهبی خود که پیوسته به اتکای قدرت، خلافت آنان را خرد می‌کردند، قد علم کرده آزادانه به تبلیغ مذهب بپردازند.

چنانکه مورخین گفته‌اند در این قرن، همه جزیره العرب یا قسمت معظم آن به استثنای شهرهای بزرگ، شیعه بودند و با این وصف برخی از شهرها نیز مانند هجر و عمان و صعه در عین حال شیعه بودند. در شهر بصره که پیوسته مرکز تسنن بود و با شهر کوفه که مرکز تشیع شمرده می‌شد رقابت مذهبی داشت، عده‌ای قابل توجه شیعه بودند و همچنین در طرابلس و نابلس و طبریه و حلب و هرات، شیعه بسیار بود و اهواز و سواحل خلیج فارس از ایران نیز مذهب شیعه رواج داشت (۸۸).

در آغاز این قرن بود که «ناصر اطروش» پس از سالها تبلیغ که در شمال ایران به عمل آورد به ناحیه طبرستان استیلا یافت و سلطنت تأسیس کرد که تا چند پشت ادامه داشت و پیش از «اطروش» نیز حسن بن زید علوی سالها در طبرستان سلطنت کرده بود (۸۹).

در این قرن، فاطمیین که اسماعیلی بودند به مصر دست یافتند و سلطنت دامنه‌داری (۲۹۶-۵۲۷) تشکیل دادند (۹۰).

بسیار اتفاق می‌افتاد که در شهرهای بزرگ مانند بغداد و بصره و نیشابور کشمکش و زد و خورد و مهاجمه‌هایی میان شیعه و سنی در می‌گرفت و در برخی از آنها شیعه غلبه می‌کرد و از پیش می‌برد.

شیعه در قرن نهم هجری

از قرن پنجم تا اواخر قرن نهم، شیعه به همان افزایش که در قرن چهارم داشت ادامه می‌داد و پادشاهانی نیز که مذهب شیعه داشتند به وجود آمده از تشیع ترویج می‌نمودند.

در اواخر قرن پنجم هجری، دعوت اسماعیلیه در قلاع الموت ریشه انداخت و اسماعیلیه نزدیک به یک قرن و نیم در وسط ایران در حال استقلال کامل می‌زیستند (۹۱) و سادات مرعشی در مازندران، سالهای متمادی سلطنت کردند (۹۲).

«شاه خداینده» از پادشاهان مغول، مذهب شیعه را اختیار کرد و اعقاب او از پادشاهان مغول، سالیان دراز در ایران سلطنت کردند و از تشیع ترویج می‌کردند و همچنین سلاطین «آق قویونلو» و «قره قویونلو» که در تبریز حکومت می‌کردند (۹۳) و دامنه حکمرانی‌شان تا فارس و کرمان کشیده می‌شد و همچنین حکومت فاطمیین نیز سالیان دراز در مصر بر پا بود.

البته قدرت مذهبی جماعت با پادشاهان وقت تفاوت می‌کرد چنانکه پس از بر چیده شدن بساط فاطمیین و روی کار آمدن سلاطین «آل ایوب»، صفحه برگشت و شیعه مصر و شامات، آزادی مذهبی را بکلی از دست دادند و جمع کثیری از تشیع از دم شمشیر گذشتند (۹۴).

و از آن جمله «شهید اول محمد بن محمد مکی»، یکی از نوابغ فقه شیعه، سال ۷۸۶ هجری در دمشق به جرم تشیع کشته شد (۹۵) !!

و همچنین شیخ اشراق «شهاب الدین سهروردی» در حلب به جرم فلسفه به قتل رسید (۹۶) !!

روی هم رفته در این پنج قرن، شیعه از جهت جمعیت در افزایش و از جهت قدرت و آزادی مذهبی، تابع موافقت و مخالفت سلاطین وقت بوده‌اند و هرگز در این مدت، مذهب تشیع در یکی از کشورهای اسلامی، مذهب رسمی اعلام نشده بود.

شیعه در قرن دهم تا یازدهم هجری

سال ۹۰۶ هجری، جوان سیزده ساله‌ای از خانواده شیخ صفی اردبیلی (متوفای ۷۳۵ هجری) که از مشایخ طریقت در شیعه بود با سیصد نفر درویش از مریدان پدرانش به منظور ایجاد یک کشور مستقل و مقتدر شیعه از اردبیل قیام کرده شروع به کشور گشایی و بر انداختن آیین ملوک الطوائفی ایران نمود و س از جنگهای خونین که با پادشاهان محلی و مخصوصا با پادشاهان آل عثمان که زمان امپراطوری عثمانی را در دست داشتند، موفق شد که ایران قطعه قطعه را به شکل یک کشور درآورده و مذهب شیعه را در قلمرو حکومت خود رسمیت دهد (۹۷). پس از درگذشت شاه اسماعیل صفوی، پادشاهان دیگری از سلسله صفوی تا اواسط قرن دوازدهم هجری سلطنت کردند و یکی پس از دیگری رسمیت مذهب شیعه امامیه را تأیید و تثبیت نمودند، حتی در زمانی که در اوج قدرت بودند (زمان شاه عباس کبیر) توانستند وسعت ارضی کشور و آمار جمعیت را به بیش از دو برابر ایران کنونی (سال ۱۳۸۴ هجری قمری) برسانند (۹۸) گروه شیعه در این دو قرن و نیم تقریباً در سایر نقاط کشورهای اسلامی به همان حال سابق با افزایش طبیعی خود باقی بوده است.

شیعه در قرن دوازده تا چهاردهم هجری

در سه قرن اخیر، پیشرفت مذهبی شیعه به همان شکل طبیعی سابقش بوده است و فعلاً که اواخر قرن چهاردهم هجری است تشیع در ایران مذهب رسمی عمومی شناخته می‌شود و همچنین در یمن و در عراق اکثریت جمعیت را شیعه تشکیل می‌دهد و در همه ممالک مسلمان نشین جهان، کم و بیش شیعه وجود دارد و روی هم رفته در کشورهای مختلف جهان، نزدیک به صد میلیون شیعه زندگی می‌کند.

پی‌نوشتها:

۱- اولین اسمی که در زمان رسول خدا پیدا شد، «شیعه» بود که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار با این اسم مشهور شدند (حاضر العالم الاسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸)

۲- و انذر عشیرتک الاقربین (سوره شعرا، آیه ۲۱۴)

۳- در ذیل این حدیث، علی (ع) می‌فرماید: «من که از همه کوچکتر بودم عرض کردم: من وزیر تو می‌شوم، پیغمبر دستش را به گردن من گذاشته فرمود: این شخص برادر و وصی و جانشین من می‌باشد باید از او اطاعت نمایید، مردم می‌خندیدند و به ابی طالب می‌گفتند: تو را امر کرد که از پسرت اطاعت کنی»، (تاریخ طبری، ج ۲ ص ۳۲۱. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۱۶. البدایة و النهایة، ج ۳، ص ۳۹. غایة المرام، ص ۳۲۰)

۴- ام سلمه می‌گوید پیغمبر فرمود: «علی همیشه با حق و قرآن است و حق و قرآن نیز همیشه با اوست و تا قیامت از هم جدا نخواهند شد.» (این حدیث با پانزده طریق از عامه و یازده طریق از خاصه نقل شده و ام سلمه و ابن عباس و ابو بکر و عایشه و علی (ع) و ابو سعید خدری و ابو لیلی و ابو ایوب انصاری از راویان آن هستند. غایة المرام بحرانی، ص ۵۳۹ و ۵۴۰)

پیغمبر فرمود: «خدا علی را رحمت کند که همیشه حق با اوست»، (البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۶)

۵- پیغمبر فرمود: «حکمت ده قسمت شده، نه جزء آن بهره علی و یک جزء آن در میان تمام مردم قسمت شده است» (البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۵۹)

۶- هنگامی که کفار مکه تصمیم گرفتند محمد (ص) را به قتل رسانند و اطراف خانه‌اش را محاصره کردند، پیغمبر (ص) تصمیم گرفت به مدینه هجرت کند، به علی فرمود: «آیا تو حاضری شب در بستر من بخوابی تا گمان برند من خوابیده‌ام و از تعقیب آنان در امام باشم»، علی در آن وضع خطرناک، این پیشنهاد را با آغوش باز پذیرفت.

۷- تواریخ و جوامع حدیث.

۸- «حدیث غدیر» از احادیث مسلمة میان سنی و شیعه می‌باشد و متجاوز از صد نفر صحابی با سندها و عبارتهای مختلف آن را نقل نموده‌اند و در کتب عامه و خاصه ضبط شده، برای تفصیل به کتاب غایة المرام، ص ۷۹ و عباقت، جلد غدیر و الغدیر مراجعه شود.

۹- تاریخ یعقوبی (ط نجف) ج ۲، ص ۱۳۷ و ۱۴۰. تاریخ ابی الفداء ج ۱، ص ۱۵۶.

صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۷. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۷. ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۶۱.
۱۰-صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۷۶. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۷. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۳ و ج ۲، ص ۴۳۷. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۸۱.

۱۱-جابر می گوید: نزد پیغمبر بودیم که علی از دور نمایان شد، پیغمبر فرمود: «سوگند به کسی که جانم به دست اوست! این شخص و شیعیانش در قیامت رستگار خواهند بود»، ابن عباس می گوید وقتی آیه: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة نازل شد، پیغمبر به علی فرمود: «مصدق این آیه تو و شیعیانت می باشید که در قیامت خشنود خواهید بود و خدا هم از شما راضی است»، این دو حدیث و چندین حدیث دیگر، در تفسیر الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹ و غایة المرام، ص ۳۲۶ نقل شده است.

۱۲-محمد (ص) در مرض وفاتش لشکری را به سرداری اسامه بن زید مجهز کرده اصرار داشت که همه در این جنگ شرکت کنند و از مدینه بیرون روند، عده ای از دستور پیغمبر اکرم (ص) تخلف کردند که از آن جمله «ابو بکر و عمر» بودند و این قضیه پیغمبر را بشدت ناراحت کرد (شرح ابن ابی الحدید، ط مصر، ج ۱، ص ۵۳)

پیغمبر اکرم (ص) هنگام وفاتش فرمود: «دوات و قلم حاضر کنید تا نامه ای برای شما بنویسم که سبب هدایت شما شده گمراه نشوید»، عمر از این کار مانع شده گفت: مرضش طغیان کرده هذیان می گوید!!! (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۶. صحیح بخاری، ج ۳. صحیح مسلم، ج ۵. البدایة و النهایه، ج ۵، ص ۲۲۷. ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۳)

همین قضیه در مرض موت خلیفه اول تکرار یافت و خلیفه اول به خلافت عمر وصیت کرد و حتی در اثنای وصیت بیهوش شد، ولی عمر چیزی نگفت و خلیفه اول را به هذیان نسبت نداد در حالی که هنگام نوشتن وصیت، بیهوش شده بود، ولی پیغمبر اکرم (ص) معصوم و مشاعرش بجا بود (روضه الصفا، ج ۲ ص ۲۶۰)

۱۳-شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۵۸ و ص ۱۲۳-۱۳۵. یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۵-۴۶۰.
۱۴-تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳-۱۰۶. تاریخ ابی الفداء ج ۱، ص ۱۵۶ و ۱۶۶. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۷ و ۳۵۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۳۴.

۱۵-عمرو بن حرث به سعید بن زید گفت: آیا کسی با بیعت ابی بکر مخالفت کرد؟ پاسخ داد: هیچ کس مخالف نبود جز کسانی که مرتد شده بودند یا نزدیک بود مرتد شوند! (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۷)

۱۶-در حدیث معروف ثقلین می فرماید: «من در میان شما دو چیز با ارزش را به امانت می گذارم که اگر به آنها متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد. قرآن و اهل بیتم تا روز قیامت از هم جدا نخواهند شد»، این حدیث با بیشتر از صد طریق از ۳۵ نفر از صحابه پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است، رجوع شود به طبقات حدیث ثقلین. غایة المرام، ص ۲۱۱.
پیغمبر فرمود: «من شهر علم و علی درب آن می باشد پس هر که طالب علم است از درس وارد شود»، (البدایة و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۹)

۱۷-تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵-۱۵۰ مکرراً ذکر شده است.

۱۸-کتاب خدا و بیانات پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت با ترغیب و تحریص به تحصیل علم تا جایی که پیغمبر اکرم می فرماید: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» طلب دانش به هر مسلمانی واجب است (بحار، ج ۱، ص ۱۷۲)

۱۹-البدایة و النهایه، ج ۷، ص ۳۶۰.
۲۰-تاریخ یعقوبی، ص ۱۱۱، ۱۲۶ و ۱۲۹.

۲۱-خدای تعالی در کلام خود می فرماید: و انه لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه یعنی: «قرآن کتابی است گرامی که هرگز باطل از پیش و پس به آن راه نخواهد یافت»، (سوره فصلت، آیه ۴۱ و ۴۲)
می فرماید: ان الحکم الا لله یعنی: «جز خدا کسی نباید حکم کند»، (سوره یوسف، آیه ۶۷) یعنی شریعت تنها شریعت و قوانین خداست که از را نبوت باید به مردم برسد

و می فرماید: و لکن رسول الله و خاتم النبیین، (سوره احزاب، آیه ۴۰) و با این آیه، ختم نبوت و شریعت را با پیغمبر اکرم (ص) اعلام می فرماید.

و می فرماید: و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون .
یعنی: «هر کس مطابق حکم خدا حکم نکند، کافر است»، (سوره مائده، آیه ۴۴)

- ۲۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۰. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۸.
- ۲۳- الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۸۶. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۸، گذشته از اینها وجوب خمس در قرآن کریم منصوص می‌باشد: و اعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی، (سوره انفال، آیه ۴۱)
- ۲۴- ابو بکر در خلافتش پانصد حدیث جمع کرد، عایشه می‌گوید یک شب تا صبح پدرم را مضطرب دیدم، صبح به من گفت: احادیث را بیاور، پس همه آنها را آتش زد (کنز العمال، ج ۵، ص ۲۳۷)
- عمر به همه شهرها نوشت: نزد هر کس حدیثی هست باید نابودش کند (کنز العمال ج ۵، ص ۲۳۷)
- محمد بن ابی بکر می‌گوید: در زمان عمر، احادیث زیاد شد، وقتی به نزدش آوردند دستور داد آنها را سوزانیدند (طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰)
- ۲۵- تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۱ و غیر آن.
- ۲۶- پیغمبر اکرم (ص) در حجة الوداع عمل حج را برای حجاج که از دور به مکه وارد شوند (طبق آیه: فمن تمتع بالعمرة الخ) به شکل مخصوص مقرر داشت و عمر در خلافت خود آن را ممنوع ساخت. و همچنین در زمان رسول خدا متعه (ازدواج موقت) دایر بود ولی عمر در ایام خلافت خود آن را قدغن کرد و برای متخلفین مقرر داشت که سنگسار شوند. و همچنین در زمان رسول خدا در اذان نماز «حی علی خیر العمل»، یعنی مهیا باش برای بهترین اعمال که نماز است»، گفته می‌شد، ولی عمر گفت: این کلمه مردم را از جهاد باز می‌دارد و قدغن کرد! و همچنین در زمان رسول خدا به دستور آن حضرت در یک مجلس یک طلاق بیشتر انجام نمی‌گرفت ولی عمر اجازه داد که در یک مجلس سه طلاق داده شود!! قضایای نامبرده در کتب حدیث و فقه و کلام سنی و شیعه مشهور است.
- ۲۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۱. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۶۰.
- ۲۸- لاسد الغابة، ج ۴، ص ۳۸۶. الاصابه، ج ۳.
- ۲۹- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۶۸. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۷ و غیر آنها.
- ۳۰- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۹۷.
- ۳۱- جماعتی از اهل مصر به عثمان شوریدند، عثمان احساس خطر کرده از علی بن ابیطالب استمداد نموده اظهار ندامت کرد، علی به مصریین فرمود: شما برای زنده کردن حق قیام کرده‌اید و عثمان توبه کرده می‌گوید: من از رفتار گذشته‌ام دست بر می‌دارم و تا سه روز دیگر به خواسته‌های شما ترتیب اثر خواهم داد و فرمانداران ستمکار را عزل می‌کنم، پس علی از جانب عثمان برای ایشان قراردادی نوشته و ایشان مراجعت کردند.
- در بین راه، غلام عثمان را دیدند که بر شتر او سوار و به طرف مصر می‌رود، از وی بدگمان شده او را تفتیش نمودند، با او نامه‌ای یافتند که برای والی مصر نوشته بود بدین مضمون: به نام خدا، وقتی عبد الرحمان بن عدیس نزد تو آمد، صد تازیانه به او بزن و سر و ریشش را بتراش و به زندان طویل المده محکومش کن و مانند این عمل را درباره عمرو بن احمق و سودان بن حمران و عروه بن نباع اجزاء کن!!
- نامه را گرفته و با خشم به جانب عثمان برگشته اظهار داشتند: تو به ما خیانت کردی! عثمان نامه را انکار نمود. گفتند غلام تو حامل نامه بود. پاسخ داد بدون اجازه من این عمل را مرتکب شده. گفتند مرکوبش شتر تو بود، پاسخ داد شترم را دزدیده‌اند! گفتند: نامه به خط مشی تو می‌باشد، پاسخ داد بدون اجازه و اطلاع من این کار را انجام داده!!
- گفتند پس به هر حال تو لیاقت خلافت نداری و باید استعفا دهی، زیرا اگر این کار به اجازه تو انجام گرفته خیانت پیشه هستی و اگر این کارهای مهم بدون اجازه و اطلاع تو صورت گرفته پس بی‌عرضگی و عدم لیاقت تو ثابت می‌شود و به هر حال یا استعفا کن و یا الآن عمال ستمکاران را عزل کن.
- عثمان پاسخ داد: اگر من بخواهم مطابق میل شما رفتار کنم پس شما حکومت دارید، من چه کاره هستم؟ آنان با حالت خشم از مجلس بلند شدند (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۰۲-۴۰۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۱۵۱)
- ۳۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۷.
- ۳۳- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۸۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳.
- ۳۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲۹-۱۳۲.

۳۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۹: در روایات زیادی وارد شده که بعد از انعقاد بیعت ابی بکر، وی پیش علی فرستاد و از وی بیعت خواست، علی پاسخ داد که من عهد کرده‌ام که از خانه بجز برای نماز بیرون نروم تا قرآن را جمع کنم. و باز وارد است که علی پس از شش ماه با ابی بکر بیعت کرد و این دلیل تمام کردن جمع قرآن می‌باشد. و نیز وارد است که علی پس از جمع قرآن مصحف را به شتری بار کرده پیش مردم آورده نشان داد. و نیز وارد است که جنگ یمامه که قرآن پس از آن تألیف شده، در سال دوم خلافت ابی بکر بوده است، مطالب نامبرده در غالب کتب تاریخ و حدیث که متعرض قصه جمع مصحف شده‌اند یافت می‌شود.

۳۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۴.

۳۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۵. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۴.

۳۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

۳۹- پس از رحلت پیغمبر اکرم (ص) اقلیت انگشت شمار به پیروی علی (ع) از بیعت تخلف کردند و در رأس این اقلیت از صحابه سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند و در آغاز خلافت علی (ع) نیز اقلیت قابل توجهی به عنوان مخالف از بیعت سر باز زدند و از جمله متخلفین و مخالفین سر سخت سعید بن عاص و ولید بن عقبه و مروان بن حکم و عمرو بن عاص و بسر بن ارطاه و سمره بن جندب و مغیره بن شعبه و غیر ایشان بودند.

مطالعه بیوگرافی این دو دسته و تأمل در اعمالی که انجام داده‌اند و داستانهایی که تاریخ از ایشان ضبط کرده، شخصیت دینی و هدف ایشان را به خوبی روشن می‌کند. دسته اولی از اصحاب خاص پیغمبر اکرم و از زهاد و عباد و فداکاران و آزادیخواهان اسلامی و مورد علاقه خاص پیغمبر اکرم بودند. پیغمبر فرمود خدا به من خبر داد که چهار نفر را دوست دارد و مرا نیز امر کرده که دوستان دارم. نام ایشان را پرسیدند سه مرتبه فرمود: علی سپس نام ابوذر و سلمان و مقداد را برد (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۶).

عایشه گوید رسول خدا فرمود: هر دو امری که بر عمار عرضه شود حتما حق و ارشد آنها را اختیار خواهد کرد (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۶).

پیغمبر فرمود: «راستگوتر از ابوذر در میان زمین و آسمان وجود ندارد»، (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۸).

از اینان در همه مدت حیات، یک عمل غیر مشروع نقل نشده و خونی به نا حق نریخته‌اند، به عرض کسی متعرض نشده‌اند، مال کسی را نربوده‌اند یا به افساد و گمراهی مردم نپرداخته‌اند.

ولی تاریخ از فجایع اعمال و تبیهکاریهای دسته دوم پر است و خونهای نا حق که ریخته‌اند و مالهای مسلمانان که ربوده‌اند و اعمال شرم آور که انجام داده‌اند، از شماره بیرون است و با هیچ عذری نمی‌توان توجیه کرد جز اینکه گفته شود (چنانکه جماعت می‌گویند) خدا از اینان راضی بود و در هر جنایتی که می‌کردند آزاد بودند و مقررات اسلام که در کتاب و سنت است در حق دیگران وضع شده بوده است!!

۴۰- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰. شرح ابن ابی الحدید ج ۱، ص ۱۸۰.

۴۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۷۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۶۶.

۴۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۴۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۴. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۷۱.

۴۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۴۵- هنگامی که عثمان در محاصره شورشیان بود به وسیله نامه از معاویه استمداد کرد، معاویه دوازده هزار لشکر مجهز تهیه کرده به سوی مدینه حرکت نمود ولی دستور داد در حدود شام توقف نمایند و خودش نزد عثمان آمد آمادگی لشکر را گزارش داد، عثمان گفت: تو عمدا لشکر را در آنجا متوقف کردی تا من کشته شوم سپس خونخواهی مرا بهانه کرده قیام کنی (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵. تاریخ طبری، ص ۴۰۲).

۴۶- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۵.

۴۷- سبه شأن نزول آیه: و انطلق المأمنهم ان امشوا و اصبروا علی الهتکم، (سوره ص، آیه ۵) و آیه: و لو لا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهیم شیئا قليلا (سوره اسری، آیه ۷۴) و آیه: و دوا لو تدهن فیدهنون (سوره قلم، آیه ۹) در تفاسیر روایتی مراجعه شود.

- ۴۸- کتاب الغرر و الدرر آمدی و متفرقات جوامع حدیث.
- ۴۹- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱. شرح ابن ابی الحدیث ج ۱، ص ۱۸۱.
- ۵۰- اشباه و نظایر سیوطی در نحو، ج ۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۶.
- ۵۱- ک: نهج البلاغه.
- ۵۲- بدر بحبوحه جنگ جمل، عربی خدمت علی (ع) عرض کرد: یا امیر المؤمنین! تومی گویی خدا واحد است؟ مردم از هر طرف به وی حمله کرده گفتند ای عرب! مگر پراکندگی قلب و تشویش خاطر علی را مشاهده نمی کنی که به بحث علمی می پردازی؟ علی (ع) به اصحاب خود فرمود: این مرد را به حال خود بگذارید، زیرا من در جنگ با این قوم هم جز روشن شدن عقاید درست و مقاصد دین، منظوری ندارم، سپس تفصیلاً به پاسخ سؤال عرب پرداخت (بحار، ج ۲، ص ۶۵)
- ۵۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۶-۹.
- ۵۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱ و سایر تواریخ.
- ۵۵- شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۶۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴. تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۳.
- ۵۶- همان مدرک.
- ۵۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۳.
- ۵۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۲.
- ۵۹- سیزید مردی بود عیاش و هوسران و دائم الخمر، لباسهای حریر و جلف می پوشید، سگ و میمونی داشت که ملازم و همبازی وی بودند، مجالس شب نشینی او با طرب و ساز و شراب برگزار می شد، نام میمون او «ابو قیس» بود و او را لباس زیبا پوشانیده در مجلس شربش حاضر می کرد! گاهی هم سوار اسبش کرده به مسابقه می فرستاد (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۶. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷)
- ۶۰- مروج الذهب، ج ۳، ص ۵. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۸۳.
- ۶۱- النصایح الکافیة، ص ۷۲. نقل از کتاب الاحداث.
- ۶۲- مروی ابو الحسن المدائنی فی کتاب الاحداث قال: کتب معاویة نسخة واحدة الى عماله بعد عام الجماعة: انی برئت الذمة ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته النصایح الکافیة، تألیف محمد بن عقیل، چاپ نجف، سال ۱۳۸۶ هجری، ص ۸۷ و ۱۹۴.
- ۶۳- النصایح الکافیة، ص ۷۲ و ۷۳.
- ۶۴- النصایح الکافیة، ص ۷۷، ۵۸، ۶۴ و ۷۸.
- ۶۵- سوره توبه، آیه ۱۰۰.
- ۶۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۰. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴ و تواریخ دیگر.
- ۶۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۳. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۸.
- ۶۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۴. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۹۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۱.
- ۶۹- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۷۳.
- ۷۰- اذا ما جئت ربک يوم حشر فقل یا رب خرقنی الولید (مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۶)
- ۷۱- ک: بحث امام شناسی همین کتاب.
- ۷۲- معجم البلدان، ماده «قم»
- ۷۳- مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۷-۲۱۹. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۶۶.
- ۷۴- بحار، ج ۱۲ و سایر مدارک شیعه.
- ۷۵- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۸۴.
- ۷۶- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۷۹. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۰۸ و تواریخ دیگر.
- ۷۷- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۸۶. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۸.
- ۷۸- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۸۶. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۷۰.
- ۷۹- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۹۱-۹۶. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۱۲.

- ۸۰-تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۶.
- ۸۱-تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۹۸. تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۳۳.
- ۸۲-بحار، ج ۱۲، احوالات حضرت صادق (ع).
- ۸۳-قصه جسر بغداد.
- ۸۴-آغانی ابی الفرج، قصه امین.
- ۸۵-تواریخ.
- ۸۶-تاریخ ابی الفداء و تواریخ دیگر.
- ۸۷-بہ تواریخ مراجعه شود.
- ۸۸-الحضارة الاسلاميه، ج ۱، ص ۹۷.
- ۸۹-مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۷۳. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۵۴.
- ۹۰-تاریخ ابی الفداء، ج ۲، ص ۶۳ و ج ۳، ص ۵۰.
- ۹۱-ر.ک: تواریخ کامل، روضۃ الصفا و حبیب السیر.
- ۹۲-تاریخ کامل و تاریخ ابی الفداء، ج ۳.
- ۹۳-تاریخ حبیب السیر.
- ۹۴-تاریخ حبیب السیر و تاریخ ابی الفداء و غیر آنها.
- ۹۵-عروضات الجنات و ریاض العلماء به نقل از ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۶۵.
- ۹۶-عروضات و کتاب مجالس و وفيات الاعیان.
- ۹۷-روضۃ الصفا و حبیب السیر و غیره.
- ۹۸-روضۃ الصفا و حبیب السیر.